

نیز همه اتهامات را قویاً تکذیب کرد و کذب محض دانست. پنج جلسه بازپرسی جمعاً ۱۹ ساعت و ۳۵ دقیقه طول کشید.^(۱)

اعترافات سرتیپ ریاحی

سرتیپ تقی ریاحی در جریان بازپرسی، اقدام ستاد ارتش را در مورد عدم جلوگیری از پایین آوردن مجسمه‌های محمدرضا شاه و پدرش به وسیله عناصر توده‌ای، همچنین حذف نام شاه در مراسم صبحگاه و شامگاه در پادگان‌ها را دستور نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی دانست. ریاحی در پاسخ به این سؤال بازپرس که آیا به نظر شما صدور این دستور از لحاظ عکس‌العمل در روحیه افسران و سربازان، با توجه به اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه در خارج از کشور بسر می‌بردند، چه دفاع می‌فرمایید؟ گفت: بنده شخصاً پیش‌بینی می‌کردم که این دستور اثرات فوق‌العاده بد و ناگواری در روحیه افسران و سربازان خواهد داشت. سپس افزود: «آمرای ارتش از نظر دکتر مصدق بودند و چون در روز بیست و چهارم مرداد انتظار داشتم جانشین مرا تعیین کنند، دل به کار نمی‌دادم و با وجود خطری که بخشنامه بالا برای روحیه افسران و سربازان متضمن بود، خود را مسؤول نمی‌دانستم و فوق‌العاده نگران این پیش‌آمدها بودم.»

هنگامی که از ریاحی سؤال می‌شود؛ هیچ‌گونه اثری وجود ندارد که معلوم شود شما مراتب را به نظر دکتر مصدق رسانیده و او دستور صدور امریه بالا (منظور دستور جلوگیری نکردن از پایین آوردن مجسمه‌های شاه و پدرش) را داده باشد، می‌گوید:

«متأسفانه طرز کار آقای دکتر مصدق این بود که هیچ وقت خودشان از تصمیماتی که می‌گرفتند، مدرکی نمی‌دادند. [...] تأسف دیگر بنده این است که چون از روز ۲۵ مرداد روی تصمیم قبلی که آقای دکتر مصدق برای برکنار کردن بنده گرفته بودند و هر آن امیدوار بودم از کار ستاد ارتش معزول شوم، من به هیچ وجه متوجه مسؤلیت خود نبوده و مثل یک آدم اتومات (= مصنوعی، خودکار) دستورات را اجرا می‌کردم. با نهایت تأسف تصدیق می‌کنم که این طرز عمل بنده صحیح نبوده است، ولی خدا را به شهادت می‌طلبم که نیت و افکارم برخلاف این طرز فکر آقای دکتر مصدق، بخصوص در این روزهای بحرانی بوده است.»

۱. بیشتر مطالب مربوط به پنج جلسه بازپرسی از مصدق از کتاب: مصدق در محاکمه نظامی، کتاب اول، به کوشش سرهنگ جلیل بزرگمهر، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۶ گرفته شده است.

سرتیپ ریاحی در آخرین دفاع ضمن اعتراف به گناه خود و مراتب وفاداری به تاج و تخت سلطنت، خدمت در ستاد ارتش را در آن روزهای بحرانی «مهلکه» و تأسف‌آور توصیف کرد و گفت:

«بنده سرباز هتم و طبق سوگند سربازی که یاد کرده‌ام همیشه حفظ تاج و تخت سلطنت را شعار خود قرار داده‌ام. دستورات راجع به ارتش را منحصرأ از دکتر مصدق دریافت می‌داشتم. در روزهای بیست و پنجم مرداد به بعد، به هیچ وجه از لحاظ تعادل فکر و اعصاب قادر به کار نبودم و دستوراتی که دکتر مصدق می‌دادند، اجرا می‌کردم و هر آن امیدوار و منتظر تعویض خود بودم تا از این مهلکه که حس می‌کردم ولی راجع به آن اطلاعات کافی نداشتم، نجات یابم، ولی با نهایت تأسف اذعان دارم که در ابلاغ دستورات دکتر مصدق اشتباه کرده و نمی‌بایستی روح اطاعت به امر مافوق تا این حد مرا کور کرده باشد.»^(۱)

در اعدانامه دادستان ارتش نوع بزه مصدق و ریاحی خیانت و منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفری ارتش به شرح زیر تعیین شده بود:

ماده ۳۱۷ - هر کس که مرتکب سوء قصدی بشود که منظور از آن، خواه به هم زدن اساس حکومت یا ترنیب وراثت تاج و تخت سلطنت و خواه تحریض مردم به مسلح شدن بر ضد سلطنت باشد، محکوم به اعدام است.

دادستان ارتش در تشریح مراتب کیفر خواست، مردم تهران را شاهد وقوع بزه معرفی و مقتولین مهاجم و غارتگران خانه نخست‌وزیر را افرادی دانسته بود که «جز حفظ قانون اساسی و تلاش برای جلوگیری از سقوط کشور خود هدفی نداشته‌اند» در کیفر خواست، گناه متهمین، نقض سوگند به قانون اساسی و خیانت توصیف گردیده و برای آنها تقاضای صدور رأی اعدام شده بود:

«... نظر به اینکه متهمین از افراد مشخص و ممتاز کشور بوده که مردم به وجود آنان امیدواری زیادی داشته که در راه حفظ مصالح کشور سعی و کوشا باشند و اولین وظیفه آنان وفاداری به سوگندی بوده که برای حفظ قانون اساسی ایران یاد کرده و بدبختانه سوگند خرد را نقض و به آن حقوق خیانت نموده‌اند، ملاحظه می‌شود که بزه انجام شده از طرف متهمین مقرون به علل مشخصه است که به همین مناسبت تقاضای صدور رأی اعدام آنها را دارد.

تهران ۲۹ مهرماه ۱۳۳۲ - دادستان ارتش - سرتیپ حسین آزموده.^(۲)

بخش دوم - در دادگاه نظامی

نخستین جلسه دادگاه ویژه نظامی مأمور محاکمه دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی در بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۳۲ در تالار آئینه سلطنت آباد - محل زندان مصدق - تشکیل گردید. سرهنگ جلیل بزرگمهر^(۱) وکالت تخریری دکتر مصدق را به عهده داشت. وکلای مدافع سرتیپ ریاحی عبارت بودند از: سرلشکر میرجلالی، دریا دار نصیرزند، سرهنگ مهندس معین پور، سرهنگ ۲ مالی، شاهقلی، سرهنگ ۲ پیاده آزمین، ریاست دادگاه را سرلشکر نصرالله مقبلی به عهده داشت، و اعضای دادگاه عبارت بودند از: سرتیپ حمید شیروانی - سرتیپ محمود افشارپور، سرتیپ محمدعلی خزاعی و سرتیپ تیمور بختیار.^(۲)

جلسه یکم دادگاه - پس از معرفی متهمین و بحث درباره عدم صلاحیت دادگاه، هنگامی که سرتیپ آزموده، دادستان، از رییس دادگاه درخواست کرد مانع عکاسی و فیلم برداری خبرنگاران از صحنه دادگاه شود و متهم را با کسر «ه» ادا کرد، دکتر مصدق بی درنگ خطاب به او گفت: آقا! متهم با کسر «ه» صحیح نیست، غلط

۱. سرهنگ جلیل بزرگمهر حقوقدان و از افسران خوشنام ارتش بود.
 ۲. سرلشکر مقبلی از افسران بازنشسته بود. پس از کودتا با انتصاب به فرماندهی سپاه شمال غرب (آذربایجان شرقی و غربی)، به ریاست دادگاه تعیین شد. سرتیپ تیمور بختیار از همکاران زاهدی، نخست وزیر کودتا بود که به فرماندهی لشکر ۲ زرهی و فرمانداری نظامی منصوب شد. بختیار و سرتیپ افشارپور به جای سرتیپ احمد احتسایان و سرتیپ محمد پلاسیف به عضویت دادگاه تعیین شدند. علت تعویض سرلشکر غلامحسین افخمی نیز بدین علت بود که در حمله با تانک به خانه نخست وزیر شرکت نکرده بود. چندی بعد افخمی و سرلشکر دفتری در صدر متهمین سوء استفاده در خرید کارخانه باطری سازی تحت تعقیب قرار گرفتند.

فرمودید. این گفته مصدق موجب خنده چند تن از تماشاچیان گردید.

هنگامی که رییس دادگاه گفت: خواهش می‌کنم همان‌طور که آقای دادستان تذکر دادند، اقدام نمایید، مصدق اعتراض کرد و خطاب به رییس اظهار داشت: «جناب آقای سرلشکر! متهمی که شما می‌خواهید او را تبرئه کنید با حکم اعدامش را صادر کنید باید از خودش دفاع کند. جناب عالی می‌خواهید با آن مرد^(۱) (اشاره به دادستان) مشورت کنید. من به صلاحیت ایشان هم اعتراض دارم تا جناب عالی بدانید من پیش از اینها به قوانین آشنا هستم. [اشاره به سرتیپ آزموده] ایشان لیانسپه نیستند.

مصدق با استناد به بند ۶ ماده ۳۷ قانون دادرسی ارتش که می‌گوید «افسرانی که تحت او امر متهم در زمان ارتکاب بزه منتسبه انجام وظیفه کرده‌اند، نمی‌توانند به سمت ریاست یا کارمندی دادگاه انتخاب و یا وظیفه دادستانی یا بازپرسی را عهده‌دار شوند» گفت: سرتیپ آزموده آن وقت رییس اداره مهندسی ارتش بوده‌اند که اکنون در این دادگاه می‌خواهند انجام وظیفه کنند.

مصدق دادگاه را به اهمیت مأموریتی که در پیش داشت، آگاه ساخت و قضات را از دادن رأی که خلاف انصاف و وجدان باشد، برحذر داشت و افزود:

«... آقای رییس دادگاه؛ خیال می‌کنید من دیوانه هستم؟ همه‌اش که نمی‌شود روی ماده صحبت کرد. والله اگر شما حکمی بدهید و بگویید «نفهمیدم»، مسؤول هستید. اگر کسی محتاج نباشد که کاری انجام بدهد و انجام بدهد، خلاف وجدان رفتار کرده. من باید شما را روشن کنم. شما باید وجدان خود را قاضی کنید. آدم بی‌غرض از حرف کسی رنجش حاصل نمی‌کند. (...) امروز همه دنیا منتظر این هستند که ببینند این دادگاه چه حکمی می‌دهد. برای شما همچون روزی پیش نیامده و شاید هم که با دادن یک رأی می‌توانید یک خدمتی به مملکت بکنید، شایسته نیست که دنیا بگوید، حریف ما بگوید با دست چهار نفر افسر ما را مغلوب کرد. این امر برای شما شایسته نیست. شما باید بروید جنگ کنید و حق ایران را بگیرید. شانه از زیر خدمت خالی نکنید. تمام اینها می‌گویند دولتی که ما با [آن] مبارزه می‌کردیم هر جا رفته، یک نفر آدم پیدا نکرد و همه گفتند ما حاضر نمی‌شویم یک ملت مظلومی را از بین ببریم. [با حالت تأثر شدید و در حال گریه] ولی همه عوامل در این مملکت است که مقاصد بیگانه را انجام دهند.

۱. اطلاق «آن مرد» تا آخر محاکمات در دادگاه بدری و تجدید نظر ادامه داشت، زیرا دکتر مصدق قانون دادرسی و کیفر ارتش را طبق لایحه قانونی ۱۳۳۲/۱/۱۶، به استناد اختیارات مصوبه منسوخ می‌دانست و طبقاً عنوان دادستانی ارتش را تأیید نمی‌کرد.

ریس دادگاه با قطع کلام مصدق از جای خود برخاست و گفت:

آقا، ما مقاصد بیگانه را انجام نمی‌دهیم؛ ما سربازیم [چند نفر از تماشاچیان کف زدند] آقای دکتر مصدق، به ما اهانت نکنید! خیلی بد است که بگویند ما مقاصد بیگانه را انجام می‌دهیم، ما همه وطن‌پرست هستیم. این حرف‌ها صحیح نیست، ما به خاطر شیخوخیت به شما احترام می‌گذاریم؛ به خاطر داشته باشید این مجلس روضه‌خوانی نیست.

دکتر مصدق - ما این روضه‌خوانی را در شورای امنیت هم کردیم. [...] این اعتراضات ما نسبت به آن مرد که حق نشستن در دادگاه را ندارند؛ باز تکرار می‌کنم، حق ندارند.

سرتیپ آزموده طی بیاناتی که توأم با اهانت بود در پاسخ به این گفته دکتر مصدق که سرتیپ آزموده در زمان حکومت او رییس اداره مهندسی ارتش بوده، به سفسطه و مغالطه پرداخت و گفت: «چون مصدق از صبح روز ۲۵ مرداد یاغی بوده، بنابراین جای تردید نیست که دادستان ارتش امروزی که آن روز رییس اداره مهندسی ارتش بوده، این تنگ را نداشت که مرتوس یاغی باشد...»

مصدق در حالی که رییس دادگاه کلام او را قطع می‌کرد و اخطار می‌نمود «خارج از موضوع صحبت نکنید» به گفته‌های خود ادامه داد. وی در پاسخ به این گفته دادستان که از صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط عزل او از سوی شاه ابلاغ شده است، با استناد به قانون اساسی گفت:

«... من [در آن روز] نخست‌وزیر بوده‌ام و برطبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی، محاکمه نخست‌وزیران در صلاحیت دیوان کشور است؛ این دادگاه برای رسیدگی صالح نیست. [...] من از این نظر دفاع نمی‌کنم که دادگاه مرا تیرئه کند و از تفسیقاتی که هر زندانی دچار آن است، راحت شوم، زیرا محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه برای آزادی و استقلال مملکت است، چیزی نیست که مرا متأثر کند. بلکه موجب افتخار من است. بر فرض که از زندان خلاص شوم، در خارج چه تأمین دارم؟ [...] پس دفاع من فقط از دو نظر است: اول اینکه ثابت کنم که با چه استدلال یک عده از رجال وطن‌پرست را که سرمایه بزرگی برای مملکت خواهند شد، به جای اینکه تشویق شوند، گرفتار حبس و زجر کرده‌اند؛ دوم اینکه با چه لطایف الحیل می‌خواهند نهضت ملی ایران را که چند سال است مردم این مملکت در راه آن رنج کشیده‌اند و به نتایج نیکویی رسیده‌اند، از بین ببرند و باز وطن عزیز ما را دچار دولت‌های نامشروع و اغراض دول استعماری کنند.»

مصدق در پاسخ به کیفرخواست دادستان که منکر کودتا شده بود و نیز در توضیح و توجیه چگونگی کودتا گفت:

۱) اگر کودتا نبود، چرا دستخطی را که تاریخ صدور آن ۲۲ مرداد است، ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد ابلاغ کرده‌اند؟ آیا غیر از این که می‌خواستند با قوای نظامی سازش کنند و زمینه را برای اجرای آن فراهم کنند؛ که یکی از آن، حرکت بعد از نصف شب بود که مقررات حکومت نظامی منع می‌کرد و عاملین کودتا در آن ساعت همه جا رفتند و هیچ یک از قوای تأمینیه به من گزارش ندادند، چیز دیگری هم بوده است؟

۲) چرا قبل از دستگیری من، آقایان وزیر خارجه، وزیر راه و آقای مهندس زیرک‌زاده نماینده مجلس شورای ملی را در شعیران در منازلشان دستگیر کردند و به سعدآباد بردند و تا ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد در آنجا توقیف بودند؟

۳) چرا سیم‌های تلفن مربوط به ستاد ارتش را قطع و چرا سیم تلفتخانه بازار را قطع نمودند؟ اگر این کارها مربوط به کودتا نیست، خوب است آقای سرتیپ آزموده بفرمایند برای اجرای کودتا، چه کاری غیر از اینها باید کرد؟...

مصدق خاطر نشان ساخت که پادشاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد. وی تأکید کرد که اصل ۴۶ قانون اساسی فقط جنبه تشریفاتی دارد و افزود:

«اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و یا نصب نماید، مشروطیت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبیل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند. چنانچه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود این اصل که در جمله اول خود می‌گوید «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است» و در جمله ثانی که «وزرای دولت در هرگونه امور مسؤول مجلسین هستند»، وزراء را مسؤول مجلسین نموده است، چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت دخالت می‌کرد و مسؤول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد، مسؤول هم بود. [...] هیچ وقت دیده نشده که یا حضور مجلسین پادشاه با فرمان، نخست‌وزیری را عزل کند. آن هم با آن تشریفات و با تانک و توپ و مسلسل دیگری را به جای او منصوب نماید. در ۲۲ مرداد که تاریخ صدور دستخط است و شب ۲۵ مرداد که آن ابلاغ شد، مجلس شورای ملی وجود داشت.

پس، از شبی که دستخط ملوکانه ابلاغ شد، تا ساعتی که خانه من بمباران گردید، دولت این جانب رسمیت داشته است. چنانچه عملی برخلاف قانون از وزرا صادر شده باشد، باید در دیوان کشور محاکمه شوند، نه در این دادگاه. این هم برای دلخوشی آقای رییس دادگاه که تشریف ببرند و بدانند این‌جا، جای محاکمه من نیست...»

مصدق در ادامه بیاناتش توضیح داد که برطبق اختیاراتی که مجلس به او داده بود، سه لایحه قانونی برای سازمان قضایی ارتش و وظایف آن تصویب کرده که در

تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ آنها را به مجلس شورای ملی تقدیم کرده و مجلس هم به کمیسیون دادگستری ارجاع نموده است. سپس نتیجه گرفت که هیچ مقامی حتی محاکم قضایی نمی‌توانند از اجرای لوایح قانونی این جانب خودداری نمایند و متخلفین برطبق ماده ۱۲۹ قانون مجازات عمومی باید مورد تعقیب قرار گیرند...»

جلسه دوم دادگاه - دومین جلسه دادگاه نظامی بدوی صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان تشکیل شد. دکتر مصدق در دنباله اظهارات جلسه پیش، با اشاره به مبارزات گذشته خود در راستای منافع و مصالح ایران، به تشریح توطئه‌هایی که دشمنان داخلی و خارجی علیه او، از راههای مختلف تهیه دیده بودند، پرداخت. وی دادگاه را فرمایشی و ناصالح دانست و چون رئیس دادگاه مانع قرائت لایحه دفاعی او گردید، او را متهم کرد که از متن لایحه آگاه است و به همین دلیل مانع ادامه صحبت او می‌شود. مصدق یاد آورد شد که هدف او اقصای حقایق است و در این راستا نه از رأی دادگاه هرچه باشد تقاضای تجدیدنظر می‌کند و نه عفو شاه را می‌پذیرد. به مناسبت اهمیت موضوع بخش‌هایی از صحنه دادگاه را منعکس می‌کنیم.

مصدق بدیروز عرض کردم که جنبه سیاسی کار باید معلوم شود؛ آن وقت جنبه قضایی آن حتماً معلوم می‌شود. اینک سه صفحه نوشته‌ام که با اجازه قرائت می‌کنم و سپس می‌پردازم به بقیه صفحات.

آقایان دادرسان محترم! تصور نکنید که من از ترس محکومیت این عرایض را می‌کنم. من از حکمی که شما بدهید نه تقاضای تجدیدنظر می‌کنم و نه هرگاه شاهنشاه عفو نمود، آن را قبول می‌نمایم. از حق عفو شاه باید خائنین استفاده کنند، نه ما که خود را خادم مملکت می‌دانیم.

نظر خارجی این بود به هر وسیله‌ای که باشد ما را از بین ببرند. اول به وسیله اقلیت مجلس شانزدهم اقدام شد. در آن مجلس سیدحسن شوشتری که در تحت حمایت یک خانمی بود^(۱) آن ناسزاها را به من گفت. [...] من که حاضر شده بودم در راه تیل به مقصود از همه چیز خود بگذرم، از فحش و ناسزای یک آدم معلوم‌الحال چرا رنجیده و افسرده خاطر شوم؟ قبل از کشته شدن مراحل دیگری هم بود که اول آن فحش و ناسزا، بعد ضرب و شتم، پس از آن قتل. [...] چون در مجلس نتیجه نگرفتند، به کار دیگری پرداختند.

دوم - بعضی اشخاص و بعضی علما را وسیله کار قرار دادند و روز ۹ اسفند را به وجود آوردند. آنجا هم خدا خواست که من جان به سلامت در بردم.

سوم - اینکه بین بعضی از نمایندگان جبهه ملی عضو مجلس اختلاف پیدا کنند و حکومت کنند؛ که رفواندوم روشنفکران ایران از آن کار جلوگیری کرد.
چهارم - این کار هم که نشد و چاره منحصر شد که مردی به نام سرهنگ نصیری کودتا کند. اگر کودتا می‌گرفت، مرا چنانچه نقشه این بود، از خانه به باشگاه افسران می‌بردند که بگویند وزیر دفاع ملی آنقدر بی‌عرضه بود که به دست چند افسر گرفتار شد. بنابر این چه لیاقتی دارد که بتواند کشور ایران را اداره کند و باید از کار منفصل شود و دولت دیگری زمامدار گردد. پُر هم بد نمی‌گفتند!

پنجم - چنانچه کودتا نمی‌گرفت، دستخط را بدهند و تازه از دو حال خارج نبود؛ یا قبول می‌کردم و از کار خارج می‌شدم. در این صورت با دستخط اعلیحضرت از بین رفته بودم و اعلیحضرت در مملکت می‌ماندند و دولت جدید معرفی می‌شد.
ششم - چنانچه دستخط را اجرا نمی‌کردم، آن وقت اعلیحضرت از مملکت تشریف می‌بردند که از بمباران خانه و قتل من بکلی بی‌اطلاع باشند و خود را داخل معرکه نفرموده باشند.

هفتم - بعد از این، آنچه لازم بود، این بود که افسرانی متعصب تشریف‌فرمایی بزرگ ارتشتاران فرمانده را مواضعه کنند و خانه مرا بمباران نمایند و مرا از بین ببرند. آن وقت اعلیحضرت تشریف بیاورند و مشغول کار شوند.

هشتم - این کار هم نتیجه قطعی نداد. خانه من و بستگانم بمباران شد و هرچه داشتیم از بین رفت، ولی دولت انگلیس که دشمن مال ما نبود و نظر به خود من داشت. به واسطه خارج شدن اعلیحضرت و ندادن یک اعلامیه، قهراً اوضاعی پیش آمد که هر کسی حرفی بزند و سختی بگوید و به قول آقای سرتیپ آزموده نعره بکشد و این نعره‌کشی‌ها را به حساب من بگذارند و بگویند چرا در آن دو روز با قوای نظامی که با کودتاچیان سازش کرده بودند و در اختیار من نبودند، از آن نعره‌کشان جلوگیری نکردم و در ظرف آن دو روز، من آنها را در کوره ذوب آهن نگذاشتم و ذوب ننمودم؟...

مصداق در پاسخ به خواهش رییس دادگاه که در مورد صلاحیت و نقص پرونده صحبت کند، گفت که تمام سخنانش به سود مملکت است و در اطراف عدم صلاحیت دادگاه، افزود بعد از اعلام صلاحیت، اصلاً به اینجا نمی‌آیم. این آقا هم [اشاره به سرهنگ بزرگمهر] وکیل من نیست و هر حرفی بزند، مورد قبول من نیست....

دادگاه پس از تنفس کوتاهی دوباره رسمیت یافت. رییس اصرار داشت که دکتر مصداق فقط پیرامون صلاحیت دادگاه صحبت کند و بحث درباره ماهیت را به بعد موکول نماید. گفتگوهای بین مصداق و رییس دادگاه و دادستان رد و بدل گردید.

مصدق دادگاه را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به جرم سیاسی دانست. بحث در این مورد تا پایان جلسه ادامه یافت.

جلسه سوم دادگاه - برپایی تظاهرات مردم در تهران و شهرستان‌ها، تعطیل بازار، دانشگاه تهران، کارخانجات و دبیرستان‌ها در روز ۱۷ آبان در اعتراض به محاکمه دکتر مصدق،^(۱) رژیم کودتا را نگران ساخت. دستگاه در صدد برآمد هرچه زودتر کار محاکمه و محکومیت مصدق را تمام کند. به سرهنگ بزرگمهر وکیل مدافع او تأکید شد، در این راه همکاری نماید.^(۲) در انجام این منظور، رییس دادگاه در جلسه ۱۹

۱. نگاه کنید به: حدیث مقاومت، جلد ۱ - اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، انتشارات نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵، صفحه ۳۷۲.

۲. سرهنگ بزرگمهر چگونگی احضارش را به ستاد ارتش و مذاکراتی که با چندتن از مقامات نظامی داشته، بدین شرح نقل کرده است:

«... محاکمه پیشرفتی نداشت. برای حل این مشکل به چاره‌جویی پرداختند و دستگاه تصمیم گرفت که با وارد کردن من به مختصر صحبتی درباره عدم صلاحیت دادگاه، دکتر مصدق را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد و سپس دادگاه با اعلام رأی در مورد صالح بودن خود، وارد رسیدگی به ماهیت دعوی شود. از این رو با تلفن به منزل پدر همسوم که در آن وقت در آنجا سکونت داشتم، تماس گرفتم و مرا برای ساعت هفت بعدازظهر به ستاد ارتش احضار کردند. حاضرین در جلسه عبارت بودند از: سرتیپ دیهیمی (معاون اول ستاد ارتش)، سرتیپ حسن اخوی (معاون دوم ستاد ارتش)، سرتیپ هوایی [محمد] معینی (فرمانده هواییمای ارتش) و سرهنگ [محمد] امیر خانی (افسر نیروی هوایی که در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ عهده‌دار خلبانی هواییمای شاه بود و یا وی به بغداد رفته بود).

سرهنگ اخوی مرا مخاطب قرار داد و اظهار داشت «دکتر مصدق می‌خواهد به هر طریقی که شده، جریان محاکمه را به تأخیر اندازد. [...] و با اعمال غیرعادی نظم دادگاه را به هم بزند. شما وکیل دادگاه هستید. حالا که او تمی خواهد دفاع کند، برای دفاع به شما خطاب می‌کند، شما دفاع کنید.»

جواب دادم «به طوری که حاضرین دیروز در دادگاه دیدند، دکتر مصدق نسبت به من ابراز عدم اعتماد کرد و گفت که لایحه دفاعیه را به دادگاه داده‌ام و کلیه اوراق دفاعیه را از من گرفت در داخل کیف خود گذاشت و گفت: تو وکیل دادگاه هستی، وکیل من نیستی. حالا من چیزی ندارم که دفاع کنم. به اضافه، من چندبار اعلام استعفا کرده‌ام که مورد قبول قرار نگرفته. در این صورت چگونه می‌توانم اظهاراتی بکنم و اصولاً چه اظهاری بکنم؟»

قیمتار اخوی گفت: «اگر تو دفاع نکنی معلوم می‌شود که مصدق هستی و برای آتیه خدمتی شما خوب نیست. پنج سطر کلیاتی بگو و غال قضیه را بکن.» در این بین سرتیپ هوایی معینی، که منصوب خود دکتر مصدق بوده برای خود شیرینی گفت: «اگر امشب مصدق را بکشند، بهتر است تا فردا بکشند.» سرهنگ هوایی خانی هیچ نگفت...

صبح روز سه‌شنبه ۱۹ آبان ۱۳۳۲ که روز سوم جلسه بود، برحسب معمول، قبل از تشکیل جلسه دادگاه به محل زندان رفتم و جریان شب گذاشته را تمام و کمال و با نهایت سادگی برای او تعریف کردم... (نقل از مصدق در محاکمه نظامی، صفحه ۱۵۳)

آبان به سرهنگ بزرگمهر اعلام کرد از موکل خود دفاع به عمل آورد. مصداق که دست حریف را خوانده بود، اعتراض کرد و در پاسخ به اخطار رییس دادگاه گفت: «می‌خواهید مرا بکشید؟ من از این حرف‌ها و اخطارها نمی‌ترسم. شما می‌خواهید بکشید و اعدام کنید، حرف نزنم. من خودم می‌خواهم از خودم دفاع کنم. این مرد چه اطلاعی دارد. هرجا آب است تیمم باطل است. من خودم باید دفاع کنم»

رییس تهدید کرد که جلسه سری خواهد شد. مصداق گفت:

«شما جز اینکه مرا اعدام کنید، کاری نمی‌توانید بکنید. این شخص چه اطلاعی دارد که از من دفاع کند. این دادستانی شد؟ این دادگاه شد؟ کجای دنیا می‌گوید یک وکیل مصنوعی، یک وکیل تصنعی، وکیلی که اصلاً اطلاع ندارد، از من دفاع کند. این شد عدالت؟ به به! آفرین به این دادرسی و دادگاه...»

بزرگمهر وکیل مدافع برپا خاسته بود و با قیافه گرفته و مضطرب ناظر جریان بود. رییس به منشی دستور داد مواد ۱۸۲ و ۱۸۳ آیین دادرسی ارتش را قرائت کند.^(۱) پس از قرائت مواد مزبور، دکتر مصداق دست چپ خود را به طرف سرهنگ بزرگمهر دراز کرد و خطاب به او گفت:

«پدر سوخته باشی اگر حرف بزنی!» سپس خطاب به رییس و اعضای دادگاه افزود: «خودم باید حرف بزنم، خود متهم باید دفاع کند. در کجای دنیا این طور مرسوم است؟ آفرین! مرحبا به این دادگاه! خدا پدر شمر را بیامرزد!...»

در این موقع سرنیپ آزموده برخاست و مصداق را به باد اتهام و دشنام گرفت و از رییس دادگاه درخواست کرد متهم را سرجایش بنشانند و از لجام گسیختگی او جلوگیری کنند...

مصداق به روش کار دادگاه اعتراض کرد. رییس گفت: «شما صحبت‌های خود را کرده‌اید، مصداق از جای برخاست و گفت من می‌روم و به طرف در خروجی دادگاه به راه افتاد. افسر محافظ دادگاه، به دستور رییس مانع حرکت مصداق شد و در نتیجه مجدداً در جای خود نشست.

سرهنگ بزرگمهر اظهار داشت از روز اولی که تکلیف وکالت دکتر مصداق به او

۱. در ماده ۱۸۲ گفته شده بود که متهم می‌تواند از بین نظامیان یا همردیفان واجد شرایط، یک تا سه نفر وکیل مدافع برای خود تعیین و معرفی کند. در ماده ۱۸۳ آمده بود که چنانچه متهم از تعیین و معرفی وکیل مدافع اظهار ناتوانی کرد، رییس دادگاه مکلف است وکیل مدافعی از بین افسران برای او تعیین کند.

واگذار گردید، این کار را به عنوان یک مأموریت تلقی کرده و افزود: طبق قانون، قرار شد قسمتی از مدافعات را خود موکل عهده‌دار شود و قسمتی را او انجام دهد. «با وجود تأثر شدید که این دو روزه حیثیت و شرافت او را تهدید می‌کند، دادگاه نباید انتظار داشته باشد چیزی بتوانم بگویم. [...] راجع به رد صلاحیت [دادگاه] در حدود چهل و شش صفحه تهیه شده بود که مربوط بود به کارهای سیاسی ایشان، که جز خود ایشان کس دیگری نمی‌توانست بگیرد. [...] ایشان جریانات جزء راجع به گذشته سیاسی وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد را به نظر خود تهیه فرمودند که قسمت‌هایی در دادگاه گفته شد، ولی آنچه مربوط به صرف قانون است و به اصلاح در حشو و زوائد نرفته‌اند، بیست و شش صفحه است که شامل سه موضوع است...»

بزرگمهر سه موضوع مورد نظر را بدین شرح بیان کرد: (۱) دادگاه نظامی صالح برای رسیدگی به اتهامات مصدق نیست و باید در دیوان عالی کشور محاکمه شود؛ آنهم پس از اینکه مجلس شورای ملی به وضع موکل او که خود را نخست‌وزیر قانونی می‌داند، رسیدگی کند. (۲) دادگاه نظامی به فرض اینکه خود را صالح بداند، باز هم صلاحیت رسیدگی را ندارد، زیرا تشریفات مقرر که باید انجام بگیرد، انجام نگرفته است. (۳) چون اتهام سیاسی است، طبق اصلی از متمم قانون اساسی، محاکمه باید در حضور هیأت متصفه باشد...

سرانجام مصدق در این رویارویی با دادگاه و دادستان، حرف خود را به کرسی نشانده و رییس دادگاه موافقت کرد لایحه ۲۶ صفحه‌ای دفاعیات خود را پیرامون عدم صلاحیت دادگاه نظامی قرائت کند. تمام جلسات سوم و چهارم دادگاه صرف قرائت لایحه ۲۶ صفحه‌ای مصدق و توضیحات وی گردید.^(۱) پس از پایان این کار، پیامی به عنوان آخرین دفاع خود خطاب به نسل جوان کشور فرستاد که به نقل آن می‌پردازیم:

«وطنی آخرین دفاع خود و به منظور هدایت نسل جوان، می‌خواهم از روی یک حقیقتی پرده برگیرم و آن این است که در طول تاریخ مشروطیت ایران، این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند. برای شخص من خوب روشن است که چرا این طور شده، ولی می‌خواهم که قاطبه ملت ایران، بخصوص افراد طبقه جوان که چشم و چراغ مملکت

۱. برای مطالعه مشروح مدافعات مستدل و تاریخی مصدق پیرامون عدم صلاحیت دادگاه نظامی رجوع کنید به: مصدق در محاکمه نظامی، کتاب اول، صفحات ۱۱۶-۱۶۶.

و مایه امید کشورند نیز علت این سخت‌گیری و شدت عمل را بدانند؛ از راهی که برای طرد نفوذ بیگانگان پیش گرفته‌اند، منحرف نشوند؛ از مشکلاتی که در پیش دارند، هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند.

به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند، ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منافع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام و در تمام دوران زمامداری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی فقط یک هدف داشته‌ام و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اراده ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت نکند. پس از پنجاه سال مطالعه و تجربه، به این نتیجه رسیدم که جز تأمین آزادی و استقلال کامل، ممکن نیست که ملت ایران بر مشکلات و موانع بی‌شماری که در راه سعادت و عظمت خود دارد، غلبه کند و برای نیل به این منظور تا آنجا که توانستم، کوشیدم.

راست است که می‌خواستند سرنوشت من و خانواده‌ام را درس عبرت دیگران کنند، ولی من مطمئنم که نهضت ملی ایران خاموش شدنی نیست و هرگز فراموش نمی‌شود و سرنوشت افراد در مقابل حیات و استقلال ملل بی‌ارح و ارزش است. تنها آرزویم این است که ملت ایران، عظمت و اهمیت نهضت خود را بخوبی درک کند و به هیچ صورت از تعقیب راه پرافتخاری که رفته است، دست نکشد.

امیدوارم که تمام طبقات و آحاد و افراد، از پیر و جوان، پیر و هر ملک و مذهب و دین، در هر شغل و مقام، این معنی را بخوبی درک کنند که بیش از یک قرن سیاست‌های مخرب و مهلک خارجی در مقدرات وطن عزیز ما تأثیر فوق‌العاده داشت و تمام جریان سیاسی و اقتصادی مملکت را تحت تأثیر می‌گرفت؛ مخصوصاً نفوذ سیاسی و اقتصادی امپراطوری انگلیس و حکمرانی آشکار و پنهان شرکت سابق نفت جنوب که در مدت نیم قرن امکان تجدید حیات و فعالیت شرافتمندانه را از ما سلب کرده بود، مقتضیات سیاسی دنیا و عشق و علاقه‌ای که عموم طبقات و افراد مملکت به مبارزه با این سرطان مهلک و طرد این سیاست استعماری داشتند، به من و دوستانم فرصت داد تا با استمداد از همت بلند و اراده محکم هموطنان در قطع نفوذ این سیاست مخرب قیام کنیم و بساط حکمرانی این پایگاه استعماری را برچینیم.

خدای را شکر که به مدد ارواح طیبه اولیای اسلام و پشتیبانی و فداکاری قاطبه ملت ایران به انجام این مقصود بزرگ توفیق یافتیم و برای همیشه گریبان خود را از چنگال این دشمن مهیب و محیل خلاص کردیم. گزاف نیست اگر بگویم که جنبش مردانه ملت ایران، پایه استعمار را در سراسر خاورمیانه متزلزل کرده است و مردم این مملکت را در انتظار جهانیان حیثیت و آبرو بخشیده است. خلوص عقیده و ایمان خدمتگزاران ملت و مظلومیت و حقانیت این مملکت، مراجع بین‌المللی یعنی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه را بر آن داشت که نهضت مقدس ملت ایران و قانون ملی شدن صنعت نفت و برچیده شدن بساط یغماگران اجنبی را از خوزستان به رسمیت بشناسند و در این دهوا، ما را ذی‌حق بدانند.

با این که از رفتاری که امروز با من و همکارانم می‌شود، از لحاظ طرز تصور و تلقی مردم جهان نسبت به رشد ملت ایران نگرانم و با اینکه این طرز رفتار به جهانیان نشان می‌دهد که میزان قدرت و نیروی سیاست‌های خارجی در این مملکت متأسفانه بیش از آن است که تصور می‌شود، با این حال اطمینان دارم که هیچ قدرتی نمی‌تواند ادامه نهضت و جنبش مقدس ملی ایران را محدود کند...»

در پایان، مصدق سرنوشت خود را با «فیلیپ پتن»، مارشال نامی فرانسه در دوران جنگ اول جهانی مقایسه کرد و محکومیت در دادگاه نظامی فرمایشی را افتخاری برای خود دانست و افزود:

«مردم این مملکت می‌دانند که وضع من در بسیاری از جهات با وضع مارشال پتن فرانسوی بی‌شبهت نیست؛ من هم سالتورده و به وطن خود خدمت کرده‌ام؛ من هم مثل او در آخر عمر به روی کرسی اتهام تشسته‌ام و شاید هم مثل او محکوم شوم؛ ولی همه نمی‌دانند که بین من و او یک فرق و تفاوت بزرگ آشکار است؛ پتن به جرم همکاری با دشمن فرانسه به دست ملت فرانسه محاکمه شد و من به گناه مبارزه با دشمن ایران و به دست عمال بیگانگان^(۱) [با حالت گریه] این به واسطه بدبختی مملکت ماست که معلول تأثیر نفوذ بیگانگان است. من هرچه کرده‌ام از نظر ایمان و عقیده‌ای بود که به آزادی و استقلال مملکت داشته‌ام و حکم محکومیتی که در این دادگاه صادر شود، تاج افتخاری است که بر تارک سر قرار می‌دهم.»

پاسخ آزموده به سخنان مصدق سراسر سفسطه و تحریک‌آمیز و اهانت‌بار بود. او مصدق را یاغی، بی‌ایمان و دشمن شاه و مملکت دانست، مهاجمین به خانه نخست‌وزیر در روز ۲۸ مرداد را وطن پرستان حافظ استقلال ایران توصیف کرد و دادستانی دادگاه محاکمه مصدق را از افتخارات زندگی خود برشمرد و افزود:

«... این آقا هنوز درک نمی‌کند که روز ۲۸ مرداد، این ملت ایران بود که به دنیا نشان داد که ملت مسلمان ایران حافظ قانون اساسی است. روز ۲۸ مرداد روزی بود که زن و مرد، بزرگ و کوچک، افسر و سرباز، یکدل و یک جهت فریاد می‌زدند: «زننده باد شاه، مرگ بر مصدق». این آقا اینها را درک نمی‌کند...»

در پایان جلسه پنجم و تمامی جلسه ششم، وکلای مدافع سرتیپ تقی ریاحی، درباره عدم صلاحیت دادگاه صحبت کردند. سرهنگ شاهقلی ضمن بیانات مستدل و مشروحی دادگاه را فاقد صلاحیت برای رسیدگی به اتهام دکتر

۱- برای آگاهی از محاکمه و محکومیت مارشال پتن در دادگاه، رجوع کنید به محاکمه مارشال پتن و لاو، به کوشش مورس گارسون، ترجمه غلامرضا نجائی، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷.

مصدق و سرتیپ ریاحی دانست. وی با اشاره به تصمیم دولت زاهدی که با صدور تصویب‌نامه هیأت وزیران، لوایح قانونی دکتر مصدق را بی اعتبار دانسته بود، گفت: «آیا تصویب‌نامه یک لایحه قانونی را رد می‌کند؟ تا به حال معمول نبوده است که با تصویب‌نامه دولت، یک لایحه قانونی را که در انتهای آن نوشته شده به موجب لایحه اختیارات تصویب می‌گردد و آن لایحه هم به امضای اعلیحضرت همایونی رسیده و قید شده مادام که از مجلس شورای ملی رد نشد، لازم الاجراست» رد کند.»

سرهنگ شاهقلی در توجیه نظریه خود مبنی بر اعتبار قانونی داشتن لوایح قانونی دکتر مصدق در جلسه هفتم دادگاه اظهار داشت:

«... تصویب‌نامه ناقض قانون نمی‌تواند بشود، زیرا قانون علاوه بر تصویب مجلس شورای ملی و سنای به صحنه اعلیحضرت همایونی موشح گردیده و هیأت وزیران که حتی از لحاظ اجرایی مادون مقام سلطنت هستند، نمی‌توانند اجرای یک امر قانونی را لغو کنند، زیرا در همین قانون اختیارات که به تصویب رسیده و مطلقاً صورت قانونی دارد، آخرین عبارت آن این است که: لوایح قانونی که با استفاده از این اختیارات وضع می‌شود، مادام که از مجلسین رد نشده، لازم الاجراست. کلمه «لازم الاجرا» یک امر قانونی است که برای مورد معینی یعنی اجرای لوایح قانونی تا موقعی که رد نشده، وضع شده است. [...] برای روشن شدن مطلب به عرض می‌رسانم؛ اگر بنا باشد هر مجری قانونی امروز به خود اجازه دهد که در حدود تشخیص خود میزان اختیارات اعطایی را مشخص نموده و اجرای لوایح قانونی را تأخیر یا تسریع کند، در تمام شئون مختلفه قضایی و مالی و اداری کشور که فعلاً به آن قانون لویحی را...»

دکتر مصدق: ۲۱۲ لایحه امضا کرده‌ام.

سرهنگ شاهقلی: ... اجرا نمی‌گردد و آن را قبول نمی‌کنیم، اختلال عظیمی را توصیه می‌کنیم...»

سرانجام در ساعت ۱/۴۵ بعد از ظهر روز ۱۷ آبان جلسه دادگاه به منظور شور درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت دادرسی تعطیل شد. مقارن ساعت ۶/۳۰ بار دیگر رسمیت جلسه اعلام گردید و رأی دادگاه مبنی بر صلاحیت رسیدگی به اتهامات دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی که به اتفاق آراء تأیید شده بود، اعلام گردید. در این رأی، به طوری که پیش‌بینی می‌شد هیچ یک از ایرادات و استدلالات مصدق و وکلای مدافع در مورد نقایص پرونده و عدم صلاحیت دادگاه نظامی برای محاکمه متهمین سیاسی مورد توجه قرار نگرفت.^(۱)

۱. برای مطالعه متن رأی دادگاه در مورد صلاحیت رسیدگی به اتهامات دکتر مصدق و سرتیپ نفی

بخش سوم - رسیدگی به ماهیت اتهامات

موضوع رسیدگی به ماهیت اتهامات مورد ادعای دادستان نسبت به دکتر مصدق و سرتیب ریاحی در دادگاه، ۲۷ جلسه (از جلسه ۸ تا ۳۵) به طول انجامید. طبق رویه معمول، در آغاز جلسه دادستان پیرامون کیفرخواست صحبت کرد. «قادر متعال را نیایش نمود تا چنان وظیفه سنگینی را که به عهده گرفته است، با شایستگی انجام دهد و جز در راه «حق و حقیقت و پایداری اساس سلطنت سختی نگوید، زیرا خداوند ناظر و «شاهنشاه» نگران است، که مبادا کلمه‌ای برخلاف حق و حقیقت بر زبان آورد.» با این همه در ضمن بیانات خود، بارها به دکتر مصدق اهانت کرد و او را یاغی، سفاک، حيله‌گر، جانی و خیانتکار نامید و ادعا کرد که چون با ایمان راسخ او را جانی و مجرم می‌شناسد، نمی‌تواند عنوان او را نام ببرد و افزود: «این آقا درجه دکترا در تمام شرارت و جنایت می‌باشد...»^(۱)

آزموده برخلاف همه اصول و قوانین دادرسی، طی ۲۷ جلسه دادرسی به مصدق اهانت کرد و بارها او را به باد دشنام گرفت. مردی که خود را حافظ قانون می‌دانست و سوگند یاد کرد کلمه‌ای برخلاف حق و حقیقت نگوید و حتی در مقدمه سخنانش گفته بود «عناوین متهمین تا زمانی که مجرمیت آنها ثابت نشده و رأی دادگاه برای آنها صادر نگردیده، باید به کار برده شود»^(۲) در خوشرفی و برای شادی دشمنان ایران، حکومت مصدق را حکومت اویناش و اراذل خواند و گفت: «... مردمی که انتظار داشتند که غیر نظامی محمد مصدق آنان را از ظلم اشخاصی که امروز باید بگویم نظیر محمد مصدق بوده‌اند، برهاند، این غیر نظامی مجرم و این

* ریاحی، رجوع کنید به: مصدق در محکمه نظامی، صفحات ۲۵۰-۲۵۲.

۱. نگاه کنید به بیانات سرتیب آزموده، دادستان دادگاه بدوی نظامی، همان کتاب صفحه ۲۵۷.

۲. همان کتاب، صفحه ۲۵۹-۲۶۱.

شخص تبه‌کار و خطرناک با آن مردم معامله‌ای کرد که باید چراغ بردارند و به دنیای پیشینیان بروند. [...] او مانند تا خود را در این دادگاه به مسخرگی بزند و آبروی ما را در دنیا ببرد. مردمی که از ادامه ریاست و فرمانروایی او باش و اراذل و حکومت‌گروهی خود خواه بر خود خسته شده بودند، در انتظار فرصت بودند، همین که خبر شدت‌که این مرد از فرمان شاهنشاه سرباز زده است و این مرد یاغی و طاغی طغیان نموده، خواستند جزای او را کف دستش بگذارند، ولی او گریخت. [...] اکنون ملاحظه می‌کنم که این مرد تا چه اندازه از عظمت شاهنشاه در دادگاه سوءاستفاده می‌نماید. [...] او مرا خوب می‌شناسد و می‌داند که من هم مثل او سرسخت هستم، منتهی من در راه حقیقت و او در راه خیانت و شقاوت و ریختن آبروی ملت ایران نزد بیگانگان! (۱)

اهانت و حمله به دکتر مصدق در دادگاه نظامی، همگام با سرکوب مردم ایران و در راستای هدف دشمن و به منظور مخدوش ساختن نهضت ملی و همزمان با مذاکرات نمایندگان شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و انگلیس برای تصویب قرارداد تحمیلی کنسرسیوم نفت ملی شده ایران صورت گرفت.

رییس دادگاه که خود را ناظر حق و عدالت می‌دانست و در زیر شعار: خدای شاه و میهن، باید درباره مهم‌ترین دادرسی معاصر ایران با رعایت انصاف و در چارچوب همان قوانین دادرسی نظامی قضاوت کند، نه تنها کوچکترین تذکر و اختطاری به دادستان هتاک و شرور نمی‌داد، بلکه با سکوت خود، آزادی عمل او را تأیید می‌کرد.

شرح مذاکرات بیست و هفت جلسه دادگاه پس از اعلام صلاحیت و بیانات دادستان، مصدق، ریاحی و وکلای آنها، در چارچوب بحث و این گفتار نمی‌گنجد. (۲) در اینجا صحنه‌هایی از دادگاه را به منظور روشن‌گری زوایای تاریک تاریخ ایران و نیز روش چندن از اعضای دولت مصدق و سران جبهه ملی که به عنوان متهم یا گواه در دادگاه حضور یافتند، منعکس می‌کنیم.

سرتیپ حسین آزموده، دادستان نظامی، تمام وقت جلسات هشتم تا شانزدهم دادگاه را (حدود ۳۶ ساعت) صرف توضیح پیرامون کیفرخواست که در

۱. همان کتاب، صفحه ۲۵۹-۲۶۱.

۲. علاقه‌مندان به آگاهی از مشروح جریان دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی مأمور محاکمه مصدق، به کتاب‌های مصدق در محکمه نظامی جلد اول؛ دکتر مصدق در دادگاه تجدیدنظر نظامی و دکتر محمد مصدق و رسیدگی فرجامی در دیوان کشور، به کوشش سرهنگ جلیل بزرگمهر مراجعه کنند.

آن درخواست صدور رأی اعدام برای مصدق و ریاحی شده بود، او در دادگاهی که جز تعدادی از روزنامه‌نگاران، همه تماشاچیان آن از دشمنان مصدق و نیز افسران کودتاجی و رکن دوم ستاد بودند، با آزادی عمل کامل نقش خود را ایفا کرد. آزموده با استفاده از امکانات نامحدود در سازمان‌های دولتی و همکاری بی‌دریغ وابستگان رژیم کودتا، نمایندگان غیرمستعفی دوره هفدهم، سناتورهای سنای بسته شده، افسران بازنشسته که پس از پیروزی کودتا به خدمت بازگردانده شده بودند، وزیران، سیاستمداران قدیمی و روزنامه‌نگاران وابسته به دربار، برای جمع‌آوری اسناد و مدارکی که بتواند با ارائه آنها در دادگاه، مصدق و نهضت ملی ایران را بی‌اعتبار کند، تلاش زیاد ولی بی‌نتیجه‌ای به عمل آورد.

فشار مقامات بالا و تهدیدها و هتاک‌های آزموده پیوسته شدت یافت تا جایی که سرلشکر مقبلی رییس دادگاه که سعی داشت با نظاهر به بی‌طرفی دادگاه را اداره کند، در چند مورد درگیر مشاجره و رودررویی با مصدق گردید. با این همه مصدق با درایت، نکته‌دانی و دانش و بینش فوق‌العاده‌اش، در برابر حریفان زورمند، مانور می‌کرد و در مواردی ابتکار عمل را در صحنه دادگاه در اختیار می‌گرفت.

آزموده برای بدنام کردن مصدق به انواع وسایل متوسل می‌شد. در جلسه چهاردهم ضمن تشریح کیفیت درخواست، با تمسک به مذهب، به منظور تحریک مردم، مصدق را نامسلمان خواند و گفت:

«... او از روز ۲۵ تا ۲۸ مرداد که به حکومت یاغی خود ادامه می‌داده است، اعمال و رفتاری نموده که هیچ فرد مسلمانی این کارها را نمی‌کند. دادستان ارتش می‌تواند بگوید که این مرد با اعمال و رفتاری که کرده، مسلمان نیست...»

در این موقع مصدق از جای برخاست و با حالت عصبی خطاب به رییس دادگاه که همچنان ساکت نشسته بود، گفت:

«آقای رییس! دادستان حق ندارد این صحبت‌ها را بکند. حق ندارد این حرف‌ها را بزند. به مذهب من دخالت کند.»

سپس کیف خود را زیر بغل گرفت و خواست تالار جلسه را ترک کند، ولی رییس دادگاه چند بار زنگ را به صدا درآورد و خطاب به مصدق گفت: آقا، تمنا می‌کنم بفرمایید! استدعا می‌کنم تشریف داشته باشید؛ شاید آقای دادستان می‌خواهد مطالبی بگوید.

دکتر مصدق: به هر حال، اگر او این حرف‌ها را بزند، من در اینجا نمی‌مانم؛ مگر اینکه مرا زنجیر کنید. او حق ندارد این حرف‌ها را بزند. آنگاه خطاب به آزموده در نهایت عصبانیت و فریادزنان گفت: «تو مرخص نیستی این حرف‌ها را در اینجا بزنی، وظیفه تو این است که در حدود قانون حرف بزنی، فهمیدی؟ به تو می‌گویم در حدود قانون صحبت کن، خیال می‌کنی؟»

سرتیپ آزموده با استفاده از حساسیت مصدق در مورد مذهب، بار دیگری را متهم به نام‌مسلمان بودن کرد و گفت:

«... من می‌گویم این مرد مسلمان نیست برای این که مرد مسلمان یک مشت مردم بی‌پناه را که هدفی جز حفظ قانون اساسی ایران نداشته‌اند، که اصل اول آن مقرر می‌دارد مذهب رسمی آن اسلام است، در روز ۲۸ مرداد به خاک و خون کشیدند [...] گفتم این مرد مسلمان نیست، زیرا خیانت به مذهب اسلام و خیانت به قانون اساسی کرده است. [...] اعمالش جز خیانت به مذهب اسلام نبوده است...»

در اینجا بار دیگر مصدق، خطاب به رییس دادگاه گفت:

«آقای رییس! آقای رییس؟ من اخطار می‌کنم. آقا حق ندارد این حرف‌ها را بزند؛ چطور جلوگیری نمی‌کنید؟ [...] شما، آقای رییس، نمی‌توانید محکمه را اداره کنید؛ او حق ندارد این حرف‌ها را بزند...»

من همچنان نخست‌وزیرم

در جلسه هفدهم (۷ آذر ۱۳۳۲) دفاعیات مصدق، ریاحی و وکلای مدافع آنها شروع شد. مصدق در دفاع پیرامون عدم اجرای دستخط شاه مبنی بر عزل خود، از جنبه عدم اصالت دستخط و عدم نفوذ آن و نیز خودداری از اجرای آن، بیاناتی ایراد کرد و گفت:

«من نخست‌وزیر بودم، من حق داشتم که این دستخط را اجرا کنم یا اگر تردید دارم، خواه از حیث اصالت و خواه از حیث نفوذ اجرا نکنم. این مسؤلیت را آقا من به عهده گرفتم و به هیچ وجه من الوجوه وزرای من در این مسؤلیت شرکت ندارند. من خودم را نخست‌وزیر می‌دانستم، حال هم می‌دانم. الآن که در این دادگاه در ماهیت وارد شده‌ایم، تمام این مسائل را از روی قانون و سوابق مسلم می‌کنم که نخست‌وزیر قانونی هستم. سفیر آمریکا را هم از این نظر که نخست‌وزیر بودم (روز ۲۷ مرداد) پذیرفتم. اگر نبودم، او از من وقت نمی‌خواست...»^(۱)

موضوع پایین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش

سرتگون کردن مجسمه‌های محمدرضا شاه و پدرش در تهران طی روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، از موارد جالب مطرح شده در دادگاه بود. مصدق در پاسخ این سؤال که: چرا دستور پایین آوردن مجسمه‌ها را داده است، گفت:

«... صبح روز دوشنبه اول وقت به این جانب خبر رسید که احزاب دست چپ خیال دارند مجسمه شاه فقید را هرجا که هست بردارند. من تا ظهر توجهی به این مسأله نداشتم، ولی بعد از ظهر متوجه شدم که اگر احزاب چپ این کار را بکنند، برای ما ایجاد محظور خواهد کرد، یعنی مردم به ما خواهند گفت: اگر شما با احزاب چپ موافق نیستند، باید این مجسمه‌های شاه فقید را که احزاب چپ برداشته‌اند، بیاورید و خودتان در محل مجسمه‌ها کار بگذارید. در این صورت اگر ما مجسمه‌ها را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم، به جهت این که شاه فقید را انگلیسی‌ها آوردند...»

در این موقع تظاهراتی از سوی تماشاچیان به سود شاه ابراز شد. رییس دادگاه با عصبانیت خطاب به مصدق گفت:

«... شما نمی‌توانید زیر تمثال اعلیحضرت، به نام اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، به شاه فقید و کشور دشنام بدهید. [کف زدن و ابراز احساسات تماشاچیان]^(۱)

مصدق در توجیه تردید در اصالت نوشته شاه، ماجرای قرار او را پیش کشید و گفت قصد داشته است از شاه سؤال کند که آیا او چنین نوشته‌ای را امضا کرده و برخلاف آنچه شهرت داده شده بود، از سلطنت کناره‌گیری نکرده است. و افزود:

«... اگر اعلیحضرت به مملکت علاقه‌مند بودند و تشریف می‌آوردند، کی بود که بتواند شاهنشاهی را از ورود به مملکت جلوگیری کند؟ اگر هیچ جوابی نمی‌دادند، در این صورت نمی‌شد که مملکت را بلا تکلیف گذاشت. [...] اگر هیچ جوابی نمی‌دادند، آنوقت غیر از این که با فراندوم تکلیف شورای سلطنتی معلوم شود، آیا چاره دیگری بود؟»

مصدق در مورد اثبات کودتای ۲۸ مرداد که دادستان منکر آن بود، نامه‌ای محرمانه را قرائت کرد که سرتیپ دادستان، فرماندار نظامی تهران، به شماره

۱۰۴۸۷، تاریخ اول شهریور ۱۳۳۲، به زاهدی نخست‌وزیر نوشته بود و در آن برای سرهنگ دوم توپخانه فتح‌الله لیتکوهی، که جزء ۱۳۶ تن افسران بازنشسته بود، با اشاره به خدمات او تقاضای تشویق و ترفیع به درجه سرهنگی کرده بود. از هشت مورد خدمات افسر مزبور، شش مورد آن بدین شرح بود:

۲- در وقایع ۹ و ۱۰ اسفند ۱۳۳۱ در تظاهرات به نفع شاه و حمله به خانه دکتر مصدق شرکت داشته و به اتهام حمله به خانه دکتر مصدق مورد تعدی قرار گرفته و غیباً قرار [بازداشت] نامبرده صادر و منواری بوده است.

۳- در مدت ۶ الی ۱۰ اسفند ۱۳۳۱ الی کودتا، در قم به نفع شاهنشاه و دولت جناب‌عالی انجام وظیفه نموده‌اند.

۴- در کودتا، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد سال جاری در دو کودتا در اجتماعات چه در قم و چه شهر تهران، رُکب مهمی را در واژگون کردن حکومت مصدق داشته‌اند.

۵- از ۲۵ مرداد ۳۲ الی اکنون نیز مأموریت‌های خاص، چه در قم چه در تهران در مورد جناب‌آیت‌الله بروجردی و ابوالفضل تولیت با دستور این جانب با موفقیت انجام داده است.

۶- افسر مزبور تا کنون متجاوز از دوست هزار ریال خسارت و هزینه در موارد بالا متحمل شده است.

۸- به منظور تشویق نامبرده و احقاق حق، مستدعی است امر و مقرر فرمایند به هر نحو که صلاح و مقتضی باشد خسارت سرهنگ مزبور را جبران و چون دو سال از رفقای خود از جهت درجه عقب‌افتادگی دارد، از اول فروردین ۳۰ به درجه سرهنگی با استفاده از حقوق و مزایا مفتخر گردد.

فرماندار نظامی تهران - سر‌تیب دادستان^(۱)

دکتر مصدق با قرائت نامه مزبور گفت:

«... این که در کیفرخواست، کودتای شب ۲۵ مرداد را به کرات کودتای دروغی نوشته‌اند و در بیانات شفاهی هم آن مرد (اشاره به دادستان) گفت چون یک تیر خالی نشده، کودتا نبوده است، مطلقاً صحیح نیست. بهترین کودتا آن است که بدون خالی شدن تیر از آن نتیجه بگیرند. همچنانکه بهترین جنگ‌ها آن جنگی است که تلفاتش کم، ولی نتیجه‌اش زیاد باشد.

علت اتکار کودتا از این نظر است که هر عملی از این دولت صادر شود بگویند

قانونی است...»

با ارائه سندی که در آن فرمانداری نظامی تهران به سپهبد زاهدی نخست‌وزیر

دولت کودتا نوشته و برای یکی از افسران کودتاچی درخواست ترفیع و تشویق شده بود؛ دادگاه در محظور قرار گرفت و بی آنکه از سوی دادستان پاسخی به اظهارات دکتر مصدق در این مورد داده شود، رییس دادگاه گفت: «آقا، خواهش می‌کنم از صبح روز ۲۵ مرداد بگویید:

مصدق: آقا، خودتان فرمودید که بنده روی مطالب ۲۵ تا ۲۸ مرداد صحبت کنم. پس چه بگویم؟
رییس: داخل در موضوع نفرمایید، والا بنده اجازه نمی‌دهم.

مصدق در ادامه سخنانش که با اختصار سرلشکر مقبلی رییس دادگاه قطع می‌شد، افزود:

«... قدری حوصله داشته باشید. گفتم هیچ مقامی بیش از فرماندار نظامی تهران صلاحیت ندارد که تصدیق کودتا را بکنند و با نامه‌ای که از آن مقام به مقام نخست‌وزیری نوشته شده و خوانده شد، هیچ‌کس صلاحیت این را ندارد که در این باب دیگر بحث کند. شما فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم، بنده هم مطابق قانون دارم جواب می‌دهم...»

رییس: قانون اجازه نمی‌دهد شما از موضوع کیفرخواست خارج شوید.
مصدق: قربان، خودتان فرمودید چرا سرلشکر زاهدی را توقیف کردم، چرا توجه نمی‌فرمایید؟ من باید جواب بدهم.
رییس: جوابش را دادید؛ رفت و تمام شد. [...] شما یا دادگاه حق می‌باحثه ندارید!

در این موقع سرتیپ آزموده از جای برخاست و برای جلوگیری از ادامه سخنان مصدق تهدید کرد جلسه را «سری» کند و گفت:

«ملاحظه می‌فرمایید؛ این وضعی که ایشان پیش گرفته‌اند، حرف‌هایش را خواهد زد. می‌خواهم پیشنهاد کنم اولاً مانعی نمی‌بینم که متهم دیگر [سرتیپ ریاحی] دفاعش را بکند تا ایشان وضعیتشان را مرتب کنند.

مصدق: به، عجب پیشنهادی؟!
سرتیپ آزموده: اگر هم ایشان حرف‌هایی دارند که می‌خواهند بزنند، اجازه بدهید تقاضای جلسه سری بکنم...»

رییس - آقای دکتر مصدق؛ الان اختطار می‌کنم، اگر یک بار دیگر از موضوع خارج بشوید، دادگاه را سری می‌کنم... (۱)

بخش چهارم — احضار شهود

از جلسه بیست و دوم الی سیام دادگاه، یاران و همکاران مصدق شامل وزیران، رهبران جبهه ملی، مقامات اداری و انتظامی که پس از کودتا بازداشت شده بودند، به عنوان شهود به دادگاه احضار شدند. به گفته سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق، احضار این افراد به دادگاه، تحت عنوان استماع شهود بود، ولی در واقع به منظور تحقیر، کشف تناقضات و استفاده از اختلاف گویی های احتمالی صورت می گرفت.

احضار شهود، صحنه ای عبرت انگیز و میدان آزمایشی بود برای شناسایی وفاداران به نهضت ملی و یاران راستین مصدق؛ همچنین تمیز و تشخیص خدمت گذاران واقعی این آب و خاک از فرصت طلبان، مردان ضعیف و زبون و خیانت کاران...

سرتیپ حسین آزموده نیز عرصه مناسب و بلامعارضی برای خوشرفی پیدا کرده بود، تا بدون کمترین توجه به رعایت اصول و اخلاق و انصاف، با استفاده از حربه تهدید، یاران و همکاران مصدق را به باد اهانت و ناسزاگویی و دشنام بگیرد و از این رهگذر، نهضت ملی ایران را تخطئه کند. با این همه، تلاش و کوشش رژیم کودتا و سردمداران آن در تدارک سناریوی دادگاه و احضار گواهان و تهدید و تطمیع آنها برای بی اعتبار کردن مصدق و آرمان او، به نتیجه نرسید.

گواهانی که به دادگاه احضار شدند عبارت بودند از:

- ۱- عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری ۲- دکتر محمدعلی ملکی، وزیر بهداشتی ۳- علی میسر، کفیل وزارت دارایی ۴- بشیر فرهمند، رئیس اداره تبلیغات و رادیو ۵- سرهنگ حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران و فرمانده تیپ ۳ کوهستانی ۶- سرتیپ نصرالله مدبر، رئیس شهرداری کل کشور در روزهای ۲۵، ۲۶

و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ ۷ - سید محمود نریمان از بنیانگذاران جبهه ملی و از وکلای مستعفی دوره هفدهم ۸ - مهندس داود رجبی، وزیر مشاور در امور صنایع کشور ۹ - سرهنگ امیر هوشنگ نادری، رئیس آگاهی شهربانی ۱۰ - مهندس سیف‌الله معظمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن ۱۱ - دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور و نایب نخست‌وزیر ۱۲ - مهندس احمد رضوی نماینده مستعفی دوره هفدهم و نایب رئیس مجلس شورای ملی ۱۳ - دکتر سید علی شایگان، استاد دانشگاه و از بنیانگذاران جبهه ملی، نماینده مستعفی مجلس شورای ملی، مشاور حقوقی دکتر مصدق در مذاکرات نفت، عضو هیأت اعزامی به شورای امنیت سازمان ملل و دیوان عالی دادگستری بین‌المللی ۱۴ - دکتر مهدی آذر، وزیر فرهنگ و استاد دانشگاه.

شهادت آقای عبدالعلی لطفی - لطفی به عنوان وزیر دادگستری دولت مصدق، در بازداشت بود و تحت تعقیب قرار داشت. وی در جلسه بیست و دوم دادرسی به دادگاه آورده شد. نخست، رئیس دادگاه از او پرسید:

«... چون آقای دکتر مصدق ضمن اظهارات خود در دادگاه گفته‌اند در چهار روز مزبور (۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - و ۲۸ مرداد) مؤولیت امور کشور به عهده شخص ایشان و هیأت وزیران بوده، از شما سؤال می‌شود توضیح دهید در چهار روز مذکور و در قبال واقعیاتی که جریان یافته، چه اقدام و عکس‌العملی بروز داده‌اید؟
لطفی: منظور از واقعات و حوادث را نفهمیدم چیست؟ کدام واقعه و کدام حادثه، من بخصوص گرم اشتغال به کارهای دادگستری بودم و آنی فراغت نداشتم. [...] اگر واقعه بخصوص در نظر است آن را بفرمایید تا عرض کنم.»

رئیس از دادستان خواست برای آگاهی لطفی موضوع مورد سؤال را توضیح دهد. آزموده طی بیانات مشروحی رویدادهای روز ۲۵ مرداد، اعلامیه دولت [درباره کودتا] و جلسه فوق‌العاده هیأت دولت را شرح داد و افزود: «... از صبح روز ۲۵ مرداد عده‌ای نظامی و غیرنظامی توقیف شده‌اند. اگر بگویند نظامیان به اصطلاح خودشان کودتا کرده بودند، آقای لطفی باید روشن کنند که شخصاً از اطلاعاتی که در صبح روز ۲۵ مرداد در اختیارشان قرار گرفت، آیا در آن اطلاعات نشانه‌ای از کودتا بود یا خیر و باید روشن کنند با توجه به اینکه در رأس وزارت دادگستری بوده‌اند، موجب اینکه عده‌ای اشخاص غیرنظامی بازداشت شده‌اند...»

لطفی: احضار من در دادگاه به عنوان یک متهم است یا به عنوان گواه؟ ریاست دادگاه توجه فرمایید که طرز جریان کار در دادگاه از اصول دادرسی خارج نشود. اگر دارید مرا محاکمه می‌کنید که درست نیست، زیرا محاکمه و دادرسی بایستی پس از

انجام یک مقدماتی باشد؛ اگر گواهی از من می‌خواهید، موضوع را بفرمایید که در این موضوع چه اطلاعاتی داری؟ نه آنکه از من بپرسند: مسؤولیت را چگونه انجام دادی، انجام مسؤولیت مربوط به اتهام نیست...

ریس گفت: او را به عنوان گواه اکنون احضار کرده‌اند و برای پاسخ دادن به چند موضوع به این شرح: موضوع فرمان رؤیت شده یا نه؟ آیا جلسه هیأت وزیران مقارن ساعت ۶ صبح روز ۲۵ مرداد و صدور اعلامیه در ساعت ۷ صبح به وقوع پیوسته یا خیر؟ همچنین عده‌ای بعد از ساعت ۶ صبح، نظامی یا غیرنظامی دستگیر شده‌اند یا نه؟ تشویش اذهان و ایجاد رعب و وحشت در اثر نطق‌های میتینگ و اعلامیه‌های صادره به وقوع پیوسته است یا خیر؟

لطفی: ... معلوم شد احضار بنده به عنوان گواه بوده است؛ (با عصبانیت) با گواه در دادگاه چنین رفتاری نمی‌کنند که دادستان ارتش بفرمایند «بایستی فلان کار کرده باشی، چرا نکرده‌ای؟» از پیش پیش، هنوز گواه حرف نزده، بگویند «اگر بخواهی ماست مالی کنی پذیرفته نیست»... [اصول محترم است و بایستی رعایت شود، حق نبود که قبل از ادای گواه، دادستان فرمایشی بکنند...]^(۱)

پس از اظهارات لطفی، دادستان بار دیگر او را مورد تهدید و اهانت قرار داد. لطفی به رفتار خلاف اصول او اعتراض کرد و او را «اشتباه کار» دانست. وی در مورد رؤیت دستخط عزل مصدق، اظهار بی‌اطلاعی کرد و اظهار داشت در جلسه فوق‌العاده هیأت وزیران در صبح روز ۲۵ مرداد حضور نداشت. از صدور اعلامیه دولت نیز اظهار بی‌اطلاعی کرد. همینطور از بازداشت نظامیان و غیرنظامیان در همان روز.

وزیر دادگستری دولت مصدق در دنباله اظهاراتش، انداختن مجسمه‌ها را «کار بسیار بدی» دانست. در مورد مسؤولیت هیأت دولت در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد گفت:

«...البته مسؤولیت کلیات کشور و امور عمومی کشور مطابق قانون اساسی به عهده دولت است و هر وزیری دارای مسؤولیت اختصاصی و اشتراکی است، ولی حوادث آن روز را نمی‌دانم چگونه بوده، آیا در حدود مسؤولیت اختصاصی وزرا بوده است یا عمومی...»

لطفی در پاسخ رییس دادگاه که پرسید: «امور کلی از قبیل صدور اعلامیه دولت و تبلیغات دولت و کلیات امور کشور از قبیل فرماندوم و غیره آیا در

مسئولیت عمومی و وزارت یا مسئولیت انفرادی...، گفت: «این سؤال به طرز «استغناء» است از شهود نمی توان استثنا کرده. لطفی از موضوع تلگراف وزارت خارجه به سفر و رفراندوم اظهار بی اطلاعی کرد. در مورد تشکیل شورای سلطنتی گفت: «قانونی در این مورد وجود ندارد و حق پادشاه است...»^(۱)

شهادت محمدعلی ملکی (وزیر بهداری) - اظهارات ملکی از نظر دادستان و رییس دادگاه رضایت بخش بود. او، از چگونگی صدور فرمان همایونی، و رویدادهای روزهای ۲۵ تا ۲۸ اظهار بی اطلاعی کرد و مدعی شد که به اندازه مردم کوچه و بازار از جریانات آن روزها اطلاع نداشته است:

«... در این سه روز از فرمان همایونی اطلاع نداشتم، جریاناتی هم که در جریان بوده، هیچ نوع مداخله ای نداشته ام. [...] با این که ما در جریان نبودیم یک چیزهایی افواها و ما بین مردم کوچه شنیده می شد. چون در جلسه روز یکشنبه صبح، بنده دعوت نشده بودم و حضور نداشتم، از روز دوشنبه در جلسه هیأت دولت شخصاً و چند نفر از همکاران دیگر، خود را بی اطلاع و تاراحت می دیدیم. به این ترتیب بنده در اول جلسه اظهار کردم که خیلی باعث تأسف است که یک جریاناتی در کوچه و خیابانها هست که ما حتی به قدر مردمان کوچه هم از آن اطلاع نداریم. [...] به وسیله راننده اطلاع حاصل کردم که رادیو اظهار داشته کودتایی در شب گذشته در شرف تکوین بوده است. [...] در مورد مسافرت بندگان اعلیحضرت همایونی هم که اظهار کردند، حقیقتاً و وجداناً ما هیچ نوع تعبیری برای این نمی توانستیم بکنیم، جز یک مسافرت عادی...»^(۲)

شهادت علی مبشر (کفیل وزارت دارایی) - مبشر در بیاناتش از چگونگی جریانات روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد، از جمله اعلامیه دولت، اظهار بی اطلاعی کرد. در مورد مذاکرات جلسه هیأت دولت در صبح ۲۵ مرداد، گفت:

«... آقای دکتر مصدق تشریف آوردند و وضع شب گذشته را به طور مختصر بیان کردند. [...] آقایان پرسیدند چه بوده و چه گذشته؟ ایشان فرمودند کودتایی بود که دیشب خواستند بکنند. یا نشده و یا خدانخواستہ. بعد یکی از آقایان پرسید: منظور چه بود از این کودتا؟ گفتند: هیچ چیز، من را می خواستند بگیرند ببرند احمدآباد. البته بعضی از آقایان گفتند: اینها را باید مجازات کرد؛ این چه عملی است؟ چطور ممکن است در یک مملکتی چنین اتفاقی بیفتد؟

آقای دکتر مصدق گفتند: فکر کنید اگر راه مجازاتی هست، در نظر بگیرید. بیش از این صیحت نشد.

میشر در پاسخ به این سؤال ریسی دادگاه که: آیا به نظر او برداشتن تمثال اعلیحضرت همایونی و پایین آوردن مجسمه‌ها قابل بحث جدی در هیأت دولت نبود و نیز مجسمه‌ها و عکس شاه به دستور دولت برداشته شد یا دیگران، گفت: «... مذاکرات رسمی و جدی در اطراف این موضوع نشد. [...] در هر یک از وزارتخانه‌ها به نحو مخصوصی این مطلب پیشرفت می‌کرد، یعنی در بعضی جاها [مردم] آمده بودند، بعضی جاها نرفته بودند. [...] شهرت بود که دولت دستور داده، البته عرض کردم، شهرت این بود. برای این که خود بنده که جزو دولت بودم، چنین اطلاعی نداشتم...»^(۱)

بشیر فرهمند - فرهمند رییس اداره کل تبلیغات و انتشارات، یا مأمورین محافظ به دادگاه آورده شد. وی پس از کودتا مورد حمله اوپاش قرار گرفته و مجروح شده بود و پس از سه ماه و چند روز، هنوز آثار شکستگی و زخم روی سر او دیده می‌شد. بشیر فرهمند در پاسخ به سؤال رییس دادگاه درباره وظایف اداره تبلیغات در مورد برنامه‌های رادیو تهران در روز ۲۵ مرداد، پخش اعلامیه دولت در مورد کودتای شب ۲۵ مرداد، پخش جریان میتینگ عصر آن روز و بیانات ناطقین میتینگ و سرمقاله‌های روزنامه باختر امروز از رادیو، اظهار داشت: «در مورد پخش مسائل عادی، اداره تبلیغات و رادیو طبق روش معمول عمل می‌کرد و در مواردی که لازم بود به نظر نخست وزیر برسد، خود وی کسب تکلیف می‌نمود و افزود:

«در روزهای ۲۵ تا ۲۷ مرداد هیچ‌گونه دستوری از طرف جناب آقای دکتر مصدق به بنده داده نشد. [...] در مورد مطالب روزنامه‌ها، اینجا باید روزنامه‌ها به دو دسته تقسیم شوند: یکی سرمقاله‌های روزنامه باختر امروز و دیگر مطالب سایر روزنامه‌های موافق دولت. همیشه از بدو تأسیس رادیو تهران و اداره تبلیغات رسم این بود که اداره اطلاعات و مطبوعات، در اداره تبلیغات مطالب روزنامه‌های صبح و عصر پایتخت را مطابق سیاست روز دولت تنظیم می‌کرد. بعد برای پخش از رادیو به اداره می‌رفت و پخش می‌شد، ولی در مورد سرمقاله‌های باختر امروز تا آنجایی که خاطر من هست، این سرمقاله‌ها در ساعت غیربررسی مطبوعات از رادیو پخش شد، یعنی شب‌ها بعد از پخش اخبار، بعد از ساعت ۹ به وسیله گوینده در رادیو خوانده می‌شد و به زبان‌های خارجی هم در برنامه‌های خارجی ترجمه می‌شد. در این موقع همیشه آقای دکتر قاطمی به من تلقین می‌کرد و تقاضا می‌کرد که این سرمقاله‌ها در

ساعت غیربررسی جرایم در رادیو خوانده شود. در مدت دو سال که بنده متصدی تبلیغات بودم، از سرمقاله‌های این روزنامه مرتب هر شب در رادیو استفاده می‌شد...

بشیر فرمند در پاسخ به این سؤال رییس دادگاه که مطالب مربوط به میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد را که پس از انتشار مشاهده شد برخلاف مصالح کشور است، چرا منتشر کردید؟ گفت: «چون معمولاً اطلاع داشتم که مطالب سیاسی را جناب آقای نخست‌وزیر شخصاً توجه دارند و گوش می‌دهند، بدین جهت مبادرت به استفسار مجدد از ایشان در آن موقع به نظرم غیر مفید بود.»

دکتر مصدق نیز در پاسخ به سؤال دادگاه مبنی بر صحت اظهارات بشیر فرمند اظهار داشت: «تمام بیانات ایشان صحیح است. هرچه همکاران من بگویند مورد تأیید و تصدیق این جانب است...»^(۱)

سرهنگ حسینی اشرفی - سرهنگ اشرفی، فرمانده تیپ سوم کوهستانی، فرماندار نظامی تهران و از افسران قسم خورده وفادار به نهضت ملی و مصدق بود، ولی با کودتاچیان ساخته بود. با اینکه در شب ۲۵ مرداد طبق مقررات حکومت نظامی عبور و مرور در شهر ممنوع بود، با این حال افسران و افراد گارد سلطنتی به فرماندهی سرهنگ نصیری و دیگر عوامل نظامی کودتا بدون هیچ‌گونه مشکلی در خیابان‌های مسیر مورد نظر در رفت و آمد بودند و پس از شکست کودتا، به قرارگاه‌های خود بازگشتند و مأموران فرمانداری نظامی متعرض هیچ‌یک از آنها نشدند.^(۲)

سرهنگ اشرفی در جلسه بیست و دوم (۱۱ آذر ۱۳۳۲) در دادگاه شهادت داد. پاسخ‌های او به سؤالات سرلشکر مقبلی درباره برجیدن مجسمه‌های محمدرضا شاه و پدرش، میتینگ روز ۲۵ مرداد و بیانات سخنرانان میتینگ و شعارهای ضدشاه و مؤولیت فرمانداری نظامی در آن روز، موجز و مختصر و

۱. همان کتاب، صفحات ۵۳۵-۵۴۵.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون چگونگی همکاری سرهنگ اشرفی با کودتاچیان، نگاه کنید به: یادداشت‌های سرگرد دکتر علمیه بازپرس پرونده منتهین کودتای ۲۵ مرداد، پیوست کتاب، همچنین مصاحبه با سرتیپ دکتر شایانفر، دادستان فرمانداری نظامی تهران در ماه‌های آخر حکومت مصدق (جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، صفحات ۵۹۷-۶۰۷).

«رندانه» بود. وی سعی داشت خود را از همکاری با کودتاچیان مبرا کند و در عین حال رضایت خاطر دادگاه را فراهم سازد؛ به همان شیوه‌ای که در شب ۲۵ مرداد عمل کرده بود. اشرفی در پاسخ به این سؤال رییس دادگاه که چرا مأموران فرمانداری نظامی تهران به هنگام پایین آوردن مجسمه‌ها، اقدام نکردند، گفت:

«فرماندار نظامی به تمام عده‌های انتظامی دستور جلوگیری داد و حتی چند نفر هم زخمی شدند. برای اولین بار، در مدت تصدی فرمانداری نظامی این جانب چند تیری هم به هوا خالی شد و مردم متفرق شدند. (...) بعداً آقای دکتر سنجابی تلفناً با من صحبت کردند و گفتند سربازها مردم را زده‌اند و مخالفت می‌کنند که مجسمه‌ها را پایین بیاورند. من - قدری هم با خشونت - با ایشان صحبت کردم - در این موقع تیمسار محمود امینی هم در اطاق من حضور داشتند - و گفتم [سربازها] وظایفشان را انجام داده‌اند. وقتی راجع به جمع کردن سربازها صحبت کردند، گفتم غیرممکن است. بعداً از قراری که استتباط نمودم، ایشان با جناب آقای نخست‌وزیر وقت صحبت کرده بودند و توضیحاتی داده بودند که منجر به احضار من شد و فرمودند: «چرا مردم را می‌زنید و مزاحم مردم می‌شوید؟ فوراً در همه جا سربازها را جمع کنید.» وقتی به عرضشان رسید که موضوع مربوط به مجسمه‌هاست، فرمودند «همه چیز متعلق به مردم است، شما حق ندارید مردم را بزنید و بکشید؛ فوراً بروید و سربازها را جمع کنید.»

در جلسه بیست و سوم (۱۴ آذر) بار دیگر سرهنگ اشرفی به دادگاه آورده شد. در این جلسه سرتیب آزموده ضمن بیاناتی درباره رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و مسؤلیت‌های سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی، و سرتیب مدبر، رییس شهرستانی، که او نیز با کودتاچیان همکاری کرده بود، به طور تلویحی به آنها فهماند چنانچه بیاناتشان منظور دادگاه را تأمین کند، مشکلی برای آنها فراهم نخواهد شد. بدین لحاظ آنان را «همقطاران من» خطاب کرد و افزود: «شاید تیمسار مدبر و سرکار سرهنگ اشرفی تحت تأثیر این حس قرار گرفته‌اند که تصور کرده‌اند حضورشان در این دادگاه برای دفاع از اعمالشان است، در صورتی که دادگاه محترم هر دو افسر را احضار فرمودند برای اینکه معلوم شود آیا آقای دکتر محمد مصدق به فرماندار نظامی و رییس شهرستانی دستور مستقیم داده‌اند یا خیر؛ و البته توجه به چهار روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد است. (...) منظور دادگاه این است که این حقیقت کشف شود که واقعاً آقای دکتر مصدق در آن چهار روز در خانه خود نشسته بودند و ابداً دستورات حضوری یا تلفنی به مأمورین انتظامی نمی‌دادند؟ ...

آزموده سعی کرد از سرهنگ اشرفی «بله» بگیرد و اعتراف کند که فروریختن

مجسمه‌های شاه و پدرش، همچنین میتینگ روز ۲۵ مرداد به دستور دکتر مصدق بوده است. بدین منظور در دنباله بیاناتش افزود:

«اکنون آنچه که این جانب از بیانات سرکار سرهنگ اشرفی استنباط کردم و خواهش می‌کنم توجه فرمایند اگر استنباط این جانب صحیح نیست، در همین دادگاه و همین جلسه توضیح دهند، این است که اولاً سرکار سرهنگ اشرفی یعنی فرماندار وقت نظامی می‌گویند مجسمه‌های شاه را که فرو ریختند به امر و دستور صریح شخص دکتر مصدق بود، ثانیاً فرماندار وقت نظامی می‌گویند میتینگ روز ۲۵ مرداد، میتینگ دولتی بود. حتی این فرماندار توضیح دادند که از صبح بلندگویان دولت و بلندگوها به دور شهر راه افتادند و مردم را دعوت به میتینگ کردند...»

سرهنگ اشرفی برای فرار از مهلکه، توضیحاتی داد که منظور دادستان و دادگاه را آن طور که باید و شاید، تأمین نمی‌کرد. وی سعی داشت با عنوان کردن مسائل دیگر همانند خلع سلاح گارد سلطنتی، مطالب روزنامه‌ها و مسؤولیت‌های فرمانداری نظامی در چهار روز پرتلاطم، از پاسخ صریح به سؤالات مورد نظر دادگاه ظفره پرورد. سرانجام پس از آنکه آزموده خطاب به او گفت: «...سرکار خبلی ادیبانه صحبت می‌کنید. بنده نفهمیدم، بنده یک کلمه فارسی عرض کردم؛ آیا میتینگ آن روز دولتی بوده یا نه؟» اشرفی نخست‌وزیر را آمر و دستوردهنده میتینگ معرفی کرد و گفت:

بله: وقتی نخست‌وزیر دستور داده...

دکتر مصدق: من همیشه اجازه می‌دادم.

آزموده که هنوز قانع نشده بود، افزود: «... صریحاً بفرمایید به نظر فرماندار نظامی میتینگ دولتی بوده یا نبوده؟»

سرهنگ اشرفی: بنده همان طور که عرض کردم و عادت‌م است، صریح عرض می‌کنم: «آقای نخست‌وزیر اجازه دادند که میتینگ تشکیل بشود میتینگ را هم وکلای نهضت ملی دعوت کرده بودند. در میتینگ هم نمایندگان قواکسیون نهضت ملی بودند. تفسیر این که میتینگ دولتی بوده یا نه، به عهده دادگاه است. من چه می‌دانم دولتی بوده یا نبوده؟...»^(۱)

سرتیپ نصرالله قدیر - مدبر در چند ماه آخر نخست‌وزیری مصدق، پس از کشته شدن سرتیپ محمود افشار طوس، رئیس شهربانی کل کشور شد. بتاثر اعتراف

صریح افسران بازداشت شده کودتاجی، سرتیپ مدبر با آنها همکاری کرده بود. سرتیپ مدبر تا ساعت یازده صبح روز ۲۸ مرداد رییس شهربانی بود. پس از برکناری (مانند سرهنگ اشرفی) به دستور دکتر مصدق، بازداشت گردید. وی در جلسه بیست و سوم دادگاه (۱۴ آذر ۱۳۳۲) برای ادای شهادت به دادگاه آورده شد. سرتیپ مدبر در جریان سؤالاتی که درباره وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد از او شد و در پاسخ به اهمیت مسؤلیت شهربانی کل کشور در تأمین نظم و امنیت پایتخت، موضوع پایین آوردن مجسمه‌ها و میتینگ عصر روز ۲۵ مرداد، فرمانداری نظامی را مسؤل قلمداد کرد و برای توجیه خدمات خود، دستور جلوگیری از تخریب آرامگاه رضاشاه در شهرری را عنوان نمود. وی در پاسخ به این سؤال رییس دادگاه که: در روزهای ۲۵، ۲۶ و ۲۷ مرداد یا دکتر مصدق ملاقات داشته است یا نه، پاسخ مثبت داد و افزود:

«... بنده روز ۲۶ مرداد عصر خدمتشان رسیدم. جریان وقایع آرامگاه [شاه سابق] را به عرضشان رسانیدم که یک عده اخلاک‌گر قصد تخریب آنجا را دارند. صبح، یک مرتبه شخصاً و تا وسط جاده حضرت عبدالعظیم رفتم و موقعی که می‌آمدم شهر هدهای را دیدم. بعد از ظهر طبق تلفن استوار رشیدی، رییس پاسگاه مستحفظان آرامگاه اهلحضرت فقیه که گفت عده‌ای اخلاک‌گر قصد رفتن به آنجا و غارت آنجا را داشته‌اند، عده مکفی پاسبان و سرباز فرستاده شد و آرامگاه تا آخرین دقیقه، از هرگونه حوادثی حفظ شد...»^(۱)

ناگفته نماند که سرهنگ اشرفی و سرتیپ مدبر، چند هفته پس از پایان دادگاه مصدق و ریاحی آزاد شدند.

شهادت محمود نریمان - نریمان از بنیانگذاران جبهه ملی، مدافع استوار نهضت ملی، نماینده مردم تهران در دوره‌های شانزدهم و هفدهم مجلس شورای ملی، نماینده مستعفی دوره هفدهم و از یاران وفادار به مصدق بود. در شجاعت، صداقت و درستیکاری، شهرت داشت و پس از کودتای ۲۸ مرداد، همراه با چندتن از سران جبهه ملی و وزیران دولت مصدق، دستگیر شد و ماهها، در زندان ماند، سرانجام در ۵ فروردین ۱۳۴۰ درگذشت. اجتماع عظیم مردم تهران در تشییع جنازه

۱. نگاه کنید به یادداشت‌های سرگرد علمیه؛ معاحبه با سرتیپ دکتر شایانقر. (جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بخش اسناد)

و مراسم یادبود او، به نشانه سپاس و قدردانی از یک خدمتگزار صدیق ایران و مدافع سختکوش جنیش ضد استعماری تلقی گردید.

نریمان در بیست و چهارمین جلسه دادرسی (صبح یکشنبه ۱۵ آذر ۱۳۳۲) به وسیله مأمورین انتظامی در جلسه دادگاه حاضر شد. رییس دادگاه خطاب به او پرسید: آیا در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد منزل نخست‌وزیر رفت و آمد داشته است و با اینکه نه سمت دولتی داشته و نه عضو فراکسیون نهضت ملی بوده، موجبات رفتش به آنجا چه بوده است؟

نریمان در پاسخ گفت:

واز سال ۱۳۰۲ که در وزارت دلزایی خدمت می‌کردم با جناب آقای دکتر مصدق آشنایی و ارادت پیدا کردم. زیرا ایشان تا آن موقع تنها وزیری بودند که نسبت به سوابق و تحصیلات و معلومات کارمندان توجه می‌کردند. البته این نوع تشویق برای جوانی که تازه وارد خدمت شده است، فراموش ناشدنی است. از آن زمان بنده نسبت به ایشان ارادت و صمیمیت داشتم. اغلب خدمتشان می‌رسیدم. به من اظهار لطف می‌فرمودند و بنده را در درستی و پاکی تشویق می‌کردند.

این جریان ادامه داشت تا اینکه قرار بود برای انتخابات دوره شانزدهم در دربار شاهنشاهی تحصن اختیار کنند. بنده را هم دعوت به شرکت فرمودند و بنده هم با جان و دل پذیرفتم تا اینکه در دوره شانزدهم در خدمت ایشان در مجلس شورای ملی سمت نمایندگی داشته و ایشان رهبر فراکسیون ما بودند. در نتیجه شور و تبادل افکار و همفکری ما، موضوع ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و به نتیجه رسید. بعداً که در سمت نخست‌وزیری موضوع خلع ید را انجام دادند و در شورای امیت و در دادگاه لاهه از حقوق ایران دفاع فرمودند، بر ارادت من افزوده شد. طبیعی است با اینکه بنده در قسمت سیاست داخلی، یعنی بعضی از قسمت‌هایی از سیاست داخلی با ایشان هم سلیقه نبودم، مع الوصف خدماتی که ایشان به ملت ایران کرده بودند طوری بود که نمی‌توانست سلب صمیمیت و ارادت بنده را بکنند؛ بلکه ارادت بنده به همان نسبت به ایشان باقی بوده و هست.»

موضوع شورای سلطنت و دفراندم: نریمان در پاسخ سؤال رییس دادگاه راجع به مذاکرات راجع به شورای سلطنتی در منزل مصدق گفت:

آقای دکتر مصدق مطلبی را عنوان فرمودند و اظهار داشتند که با مسافرت غیرمشرقبه‌ای که برای اعلیحضرت همایونی پیش آمده، چون برای کارهای دولت تکلیفی معین نشده، کارها معوق می‌ماند و این پیشامد موجب تشویش اذهان عمومی شده و محتمل است سوءاستفاده‌هایی از این موقعیت بشود که وضع مملکت را مشکل‌تر یکند. بدین جهات مصلحت در این است که هرچه زودتر

شورای سلطنتی تشکیل بشود. راجع به خود تشکیل شورا هم اعلیحضرت همایونی که شورای سلطنتی را قبل از مسافرت تعیین فرموده‌اند، دولت هم که نمی‌تواند این کار را بکند و مجلسی هم که نیست تا کسب تکلیف بشود. گفته شد از اختیارات ممکن است استفاده شود، ولی ایشان آن را گفتند صحیح نیست و درست نیست. راهی که گفته شد این بود که اعضای شورا از راه مراجعه به آرای عمومی انتخاب شوند. برای این کار هم بعداً که مذاکره شد، دو راه ممکن بود: یکی این بود که اصلاً موضوع تشکیل شورا که در مدت غیبت اعلیحضرت همایونی کارهای مربوطه را انجام بدهد و این افراد از مردم انتخاب شوند به همین طریق از مردم کسب نظر بشود و بعد انتخابش هم از طریق مراجعه به آرای عمومی باشد. راه دیگرش هم این بود که دولت، یا خود آقای نخست‌وزیر اعلامیه‌ای بدهند و مردم را دعوت کنند، دو سه نفر را انتخاب نمایند. [...] قرار شد بعداً در این باب مطالعه بشود.

ریس: ممکن است بفرمایید در روز ۲۸ مرداد تا چه ساعت در خدمت آقای دکتر مصداق بودید و بعداً به کجا رفتید؟

نریمان: بنده از صبح روز ۲۸، شاید در حدود ساعت یازده، منزل جناب آقای دکتر مصداق بودم و تا صبح پنج‌شنبه در خدمت ایشان بودم. وقتی نزدیک ظهر روز ۲۸ یک عده‌ای که آنجا بودند، می‌آمدند و می‌رفتند گفتند: برویم منزل برای ناهار. بنده گفتم: دیگر دور از مردانگی است که در این موقع ایشان را تنها بگذاریم. بنده خواهم ماند و ماندم. عرض کردم با وجود اختلاف سلیقه‌ای که با ایشان داشتم، از لحاظ ارادتی که به ایشان داشتم و از لحاظ اینکه نگویند ایرانی در لحظه خطر رهبر خود را تنها می‌گذارد، بنده ماندم و با خطر هم مواجه شدم؛ دیگران هم بودند. برخلاف شرافت ایرانی بود که ایشان را تنها بگذاریم.

ریس (سرلشکر مقبلی): خواهش می‌کنم جریان مشروح از ظهر [۲۸ مرداد] تا ظهر پنج‌شنبه [۲۹ مرداد] که در خدمت آقای دکتر مصداق بوده‌اید را با ذکر اسامی اشخاصی که با شما در آنجا بودند، همچنین ساعتی که از خانه آقای دکتر محمد مصداق عزیمت کردید، با چه وسیله، از کجا به کجا عزیمت نمودید، شب در کجا بودید، فردا در کجا، همچنین مذاکراتی که قبل از عزیمت از خانه آقای دکتر مصداق به عمل آمد و بالاخره موجباتی که منتهی به عزیمت ایشان گردید، برای دادگاه بدون حشو و زواید روشن فرمایید.

نریمان: از ساعت یازده که بنده منزل ایشان رفتم، البته خیلی آنجا آمد و شد زیاد بود. اشخاص مختلف می‌آمدند؛ رییس شهرتانی می‌آمد؛ رییس ژاندارمری آنجا بود؛ بعضی از اعضای فراکسیون نهضت ملی آنجا بودند؛ از مأمورین دولت هم گاهی می‌آمدند. آقای بشیر فرهمند هم آنجا بودند. اینها بودند؛ اخبار می‌آوردند؛ تا نهار را ما در اطاق دیگر صرف کردیم. گویا در عمارت پسر آقای دکتر مصداق، بعد هم دو مرتبه آمدیم خدمت ایشان و ما همین‌طور توی اطاق‌ها بودیم و هر آن وضعیت مشکل‌تر می‌شد یا حمله به طرف منزل ایشان بیشتر می‌شد. ایشان گاهی به وسیله

تلفن با ستاد ارتش تماس می گرفتند، یا تلفن می کردند. همین طور مشغول بودیم، ولی نمی دانم ساعت ۳ یا ۴ بود که وضعیت وخیم تر بود، محاصره تنگ تر می شد. در آن موقع بود که گویا سرهنگ فولادوند تشریف آوردند آنجا یا جناب دکتر مصدق صحبت کردند. گویا گفته بودند: کاری بکنید این قضیه خاتمه پیدا کند. حتی گفته بودند: اگر به خودتان رحم نمی کنید، به آقایان رحم کنید. ایشان هم گفتند «من نگفتم این آقایان بمانند، آقایان اگر می خواهند بروند؛ بروند. هیچ مانعی نیست.» ولی ما گفتیم: ما با شما هستیم. ایشان که رفتند، قطع امید ما شد. ضمناً بیرق سفید بردند بیرون منزل که تیراندازی نکنند، ولی مؤثر واقع نشد. بیرق‌هایی را که بردند که نتیجه نداد. بالاخره به اطاعتی که در آنجا بودیم، گلوله‌های توپ می خورد، آجر می ریخت؛ از اطراف گلوله می آمد و از سقف گلوله می بارید. بعد جمعیتی بود که به طرف سراسرای بالا می آمدند. ایشان گفتند که «ما قصد دفاع نداریم، پس در آهنی را باز کنید» ما همه آماده مرگ بودیم.

صدای تیر مرتباً می آمد توی راهرو و اطراف، از شمال و مشرق و جنوب. ایشان روی تختخواب خوابیده بودند و می گفتند «خیر، من می خواهم همین جا کشته شوم. شما تشریف ببرید.» نظرشان این بود که «بنده می خواهم این جا کشته شوم.» به اصرار، ایشان را در گوشه‌ای از اطاق که محظوظ تر بود، جا دادیم. بعد ما گفتیم: برویم اطاق دیگر؛ به اصرار ایشان را بردیم به اطاق پهلویی. راهروی پایین اتفاقاً خلوت بود. بعد رفتیم کنار دیوار که تودبان آنجا بود. از آن بالا رفتیم و ایشان را هم بردیم. در خانه همسایه یک چند نفر زن بودند که رفتند بیرون. از آنجا هم باز ایشان را به خانه دیگری که خاطر من نیست، بردیم. آنجا هم یک نفر توکر بیشتر نبود. به زحمت از دیوار بلند رفتیم پایین و در یک زیرزمینی رفتیم. اشخاصی که آنجا بودند، بنده خودم بودم؛ آقای مهندس رضوی بودند؛ آقای دکتر شایگان بودند؛ از وزراء آقای دکتر صدیقی بود؛ آقای مهندس معظمی بودند؛ آقای مهندس حسینی؛ آقای زیرک‌زاده؛ آقای دکتر فاطمی بودند، ولی زودتر به عنوان اینکه «خانم غش کرده و ناخوش است»، رفتند.

ما شب آنجا بودیم. جناب آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که همان شب بروند و خودشان را تسلیم فرماندار نظامی کنند. ما گفتیم. حالا خسته‌اید، باشد صبح بروید. صبح آمدیم بیرون، ایشان از یک طرف رفتند با عده‌ای از آقایان، ما هم رفتیم منزل خودمان...

در این موقع سرلشکر مقبلی رییس دادگاه با عنوان کردن موضوع شورای سلطنتی برای تعیین تکلیف مملکت پس از فرار شاه، خطاب به مصدق گفت:

تصور نمی نمایم که منطقی تر این بود که به جای اینکه در اطراف فرضیات منفی در مقابل امر قطعی که عبارت از فرمان عزل شما از نخست‌وزیری بوده و فقط در اصالت یا نفوذ آن تردید داشتید، اقدام به کسب اطلاع از اصالت آن و حتی مشاوره در

اطراف نافذ بودن آن با مشاورین خود می نمودید تا آنکه به جای همه اینها مشورت در اطراف موضوعی که نه کار دولت و نه اشخاص غیرمسئول بود برای شورای سلطنتی به عمل می آوردید؟...

دکتر مصدق: راجع به اصالت، این مآله را اگر من عنوان کردم از نظر مصالح شخص اعلیحضرت بوده است، ولی راجع به عدم نفوذ دستخط، تردید نداشتم که اگر این دستخط اصالت هم داشت، نافذ نبود. من اگر بالای دار بروم، قبول نمی کنم که در مملکت مشروطه، پادشاهی نخست وزیری را عزل کند. چنانچه دادگاه در این مطلب تردید داشته باشد، من حاضریم که از چند مملکت مشروطه مستد بیآورم که در هیچ مملکت مشروطه ای شاه نمی تواند دولت را عزل کند...!

گفتگو بین مصدق و رییس دادگاه به مشاجره کشید. سرلشکر مقبلی با استناد به اصل ۴۶ قانون اساسی که می گوید «عزل و نصب وزرا به موجب قانون اساسی با پادشاه است» عزل مصدق را قانونی دانست. مصدق هم با استناد به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مبنی بر اینکه «کلیه دستخط های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مؤول رسیده باشد و مسؤول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است»، نظریه رییس دادگاه را رد کرد.

هنگامی که مصدق قصد داشت در مورد اصل ۴۶ توضیح بیشتری بدهد، رییس دادگاه گفت: خواهش می کنم از موضوع خارج نشوید!

مصدق گفت: حالا که من می خواهم توضیح بدهم، می فرمایید «از موضوع خارج نشوید» و افزود «نه آقا، من حرقم را باید در این دادگاه بزنم. من دگر مصدقم! از من شایسته است که آنچه برخلاف قانون اساسی می شود، عرض بکنم. جرأت این کار را دارم. به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت و مردم عقیده ندارم و تا نفس آخر در خدمت به وطن عزیزم می کوشم و حاضریم...»

رییس: دیگر از موضوع خارج شدید.

مصدق: دیدید آقا. تا ما می آییم دو کلمه حرف بزنیم، می گویند «از موضوع خارج شدید»... اصلاً آقای رییس دادگاه توجه بفرمایید که مشروطیت اصل مملکت این است که شاه نمی تواند نخست وزیر را عزل کند. این استبداد است؛ این همان استبداد است که شاه می تواند صدراعظم را عزل کند. در مشروطیت اگر شاه بگوید «من وزیر عزل می کنم، من وزیر نصب می کنم، هر چه بخواهم می کنم»، به خدا قسم، این مشروطه نیست...^(۱)

شهادت مهندس داود رجبی سرجبی در کابینه دوم مصدق وزیر راه بود و پس از مدتی جای خود را به مهندس جهانگیر حق شناس داد و عنوان وزیر مشاور پیدا کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و زندانی شد. مهندس رجبی از آن تیپ مردانی بود که بدون برآورد مشکلات و مصائب ناشی از مبارزه در راه هدفی که با آن مواجه خواهد شد و نیز بی خبر از توان و قدرت ناچیزش، خود را در صف مبارزان «جاء زده» بود. وی در نهایت ضعف و زبونی در اولین برخورد با واکنش سرکوب گرانه رژیم سپر انداخت و به خواست‌های دستگاه و سرتیپ آزموده گردن نهاد. رجبی خدمت در دولت مصدق را «تحمیلی و برخلاف میل باطنی خود و عذاب‌آور» توصیف کرد.

مهندس رجبی در جلسه بعد از ظهر ۱۵ آذر (جله ۲۴) به دادگاه احضار شد و پس از سؤالات مقدماتی، در مورد مذاکرات جلسه روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هیأت دولت و اعلامیه مربوط به کودتا، رییس دادگاه از او پرسید: از اعلامیه دولت که روز ۲۵ صادر شده بود، اطلاع حاصل کردید؟

مهندس رجبی: بله، بعداً البته در رادیو گفته شد و بنده شنیدم. به طوری که اطلاع دارید، صحبت از کودتایی بود که مرتفع شده و تمام شد و رفت. رییس: آیا هیچ توجه نکردید و متذکر نشدید که بدون اطلاع شما که یکی از اعضای دولت بوده‌اید، این اعلامیه صادر شده و به امضای شما نرسیده بود؟ مهندس رجبی: چون بنده در آن جلسه فوق‌العاده شرکت نکرده بودم، به همین علت به امضای بنده هم نرسیده بود.

رییس: از جریان میتینگ روز ۲۵ مرداد چه اطلاعی حاصل کردید و چگونه تلقی کردید؟

مهندس رجبی: بنده شخصاً جریان میتینگ را نشنیدم، ولی به طوری که در اقواء شایع بود، میتینگی داده شده بود؛ اشخاصی تطق کرده بودند. بنده چون کارهای فنی داشتم و مهندس مکانیک بودم، کسانی که مرا می‌شناختند می‌دانند فقط در قید کار و حرفه خود بودم و توجه به سایر امور نداشتم. این است که بنده حلقه زیادی به نطق‌ها، میتینگ‌ها و این قبیل کارها ندارم، ولی البته جریان پایین آوردن مجسمه‌ها بسیار باعث تأسف بنده شد. به خصوص مجسمه اعلیحضرت فقید که شخصی بود که بنده و امثال بنده را به خارج کشور فرستاده بود و ما تحصیل کرده بودیم. خود بنده البته با داشتن فرصت، مسلماً اعتراض می‌کردم، ولی وقایع با سرعت عجیبی تمام شد. به اصطلاح کلک به قدری زودکنده شد که فرصتی برای اعتراض باقی نماند و تنها جلسه، یعنی آخرین جلسه، همان جلسه روز دوشنبه بود...

این بیان یکی از وزیران دولت مصدق، درست در راستای خواست و هدف دادگاه بود. هیچ کسی بهتر و شایسته‌تر از مهندس داود رجبی نمی‌توانست با این صراحت از اعمال دولتی که خود عضویت آن را داشته است، انتقاد کند و همکاری با دولت مصدق را تحمیلی و برخلاف میل باطنی خویش بداند. بی‌دلیل نیست که رئیس دادگاه احساسات او را تقدیر کرد و دادستان دستور آزادی فوری او را صادر نمود... بخش دیگری از بیانات او در زیر نقل می‌شود:

رئیس: با احساسات شایان تقدیر که ابراز داشتید، آیا به عنوان وزارت در هیأت دولت هم راجع به این جریانات اعتراضاتی نمودید و تذکراتی دادید؟
 مهندس رجبی: البته این موضوع می‌بایستی به طرز دقیق توسط فرماندار نظامی تحقیق می‌شد و از وظایف آنها بود که به این کار رسیدگی می‌کردند. شغل این جانب، به طوری که اطلاع دارید سرپرستی صنایع کشور بود، ولی خوشبختانه خیلی زود جریان تمام شد. بنده به اعلیحضرت فقید علاقه شدیدی داشتم و دارم. برای خوش آیند این مجلس عرض نمی‌کنم. بنده از این واقعه بسیار متأثر بودم.
 رئیس: در عین حال در جلسه روز دوشنبه که وزیر بودید، میتینگ دهنده هم که وزیر خارجه آقای مصدق در آنجا حضور داشت، آیا این موضوع را به میان آوردید و اعتراض کردید یا خیر؟

مهندس رجبی: بنده به طور کلی باید به عرض ریاست محترم برسانم که دل‌خوشی به کار کردن در آن دستگاه نداشتم. دو بار هم استعفا کردم. علت این بود که برای بنده کار کردن در آن دستگاه امر تحمیلی و برخلاف میل باطنی بود و به هیچ وجه تمایل به کار کردن برای این دولت را نداشتم، ولی با علاقه زیادی که جناب آقای دکتر مصدق به کار کردن فنی این جانب داشتند، نگذاشتند که من بروم، ولی روزی که فهمیدم دیگر وزیر نیستم، وجداناً خیلی خوشحال و آسوده شدم و چندان شائق به شرکت در جلساتی که روح من در آن در عذاب بود، نبودم. [...] بنده اصولاً اهل صحبت نیستم و از صحبت خوشم نمی‌آید. این است که در عذاب بودم. به علت این که متأسفانه کمتر به عقیده بنده کار مثبت صورت می‌گرفت.

حضور آقای رجبی و بیانات او، برای دستگاه کودتا و دادگاه و شخص سرتیپ آزموه، ایده‌آل بود. به گفته سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق، رجبی در بازپرسی هم رضایت دستگاه را فراهم کرده بود و وعده داده بودند در صورتی که گفته‌های خود را در دادگاه هم تکرار کند، آزادش کنند.^(۱) به همین دلیل، پس از پایان بیانات رجبی، رئیس دادگاه خطاب به دادستان گفت: اگر توضیحی دارید،

بفرمایید.

سرتیپ آزموده: بیانات جناب آقای مهندس رجیبی این جانب را وادار می نماید که به عرض دادگاه برسانم؛ برای این جانب نهایت تأثر است که یکی از افراد تحصیل کرده در دستگاهی بوده که به طور خلاصه نه تنها عاطل و باطل بوده بلکه به ناچار باید به عرض برسانم که آقای مهندس رجیبی در تحقیقات دادستانی ارتش صریحاً بیان داشتند که دو بار وزیر شده اند. در حکومت آقای مصدق؛ بار اول که اصطلاح خودشان شانس داشته، از وزارت معزول می شوند؛ برای بار دیگر دعوت می گردند و بار دوم، چون طعم تلخ وزارت را در هیأت دولت مصدق چشیده بودند، مقاومت می نمایند که قبول وزارت نکنند، بالاخره به طور خلاصه از بیم پرونده سازی و پلیس، به اصطلاح خودشان قبول وزارت می نمایند...

آزموده، با این بیانات خود، رجیبی را به لجن کشید؛ بازداشت چند روزه و ناراحتی او را به گردن دکتر مصدق انداخت و از دادگاه تشکر کرد که با تحقیق از رجیبی و توضیحات او، بی گناهی متهم برای او به اثبات رسید. بدین ترتیب دادستان ارتش، مردی را که روزگاری در مقام وزارت در کابینه مصدق و در کنار همکاران او عزت و آبروی کسب کرده بود، به موجودی حقیر و زبون مبدل ساخت و گفت:

«... این جانب وظیفه خود می دانم که در این دادگاه به عرض آقای مهندس رجیبی برسانم که اگر چند روزی ناراحت شده اند، گناه آن به عهده آقای مصدق است. ثانیاً یا تشکر از دادگاه محترم که در دادگاه تحقیقات می فرمایند، چون بر این جانب ثابت و مسلم شده، بالاخص با توضیحات آقای مهندس رجیبی، که ایشان بی گناه هستند، فردا طبق موازین قانونی اقدام به عمل می آورم که قرار منع پیگردشان صادر گردد. علت اخذ این تصمیم همان طوری که به عرض رسانیدم اثری است که بیانات ایشان در این جلسه، در این جانب نموده. از موقع استفاده کرده، باز به عرض می رسانم که آقای مهندس رجیبی باید ناراحتی خود را از برکت وجود آقای دکتر مصدق بدانند. دیگر عرضی ندارم.»

ریس: خطاب به مهندس رجیبی - بفرمایید آقا، خیلی متشکرم، دیگر عرضی ندارم.

شهادت مهندس رجیبی و سپس بیانات سرتیپ آزموده و قدردانی سرلشکر مقبلی رییس دادگاه از او به حدی غیرمنتظره و نفرت انگیز بود که سرهنگ بزرگمهر، وکیل مدافع دکتر مصدق را به رغم محافظه کاریش در دادگاه، به واکنش واداشت و درخواست صحبت کرد. بزرگمهر ضمن دفاع از موکل خود با پاسخ به اظهارات دادستان و خلاف گویی های وی، شهادت مهندس رجیبی را نیز مطرح کرد و چنین گفت:

ایشان گفتند: من معذب بودم. می‌خواهم عرض کنم که پای ایشان را مگر غل گرفته بودند که وزیر باشند؟

رییس: شما راجع به موکل خودتان صحبت کنید.

سرهنگ بزرگمهر: آخر ایشان را که زنجیر نکرده بودند که وزیر باشد؛ می‌خواست برود منزلش بخواهد.

رییس: بسیار خوب، شما مطلب خودتان را بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: آقا اینها هزار نشیث می‌کنند برای وزارت و حالا می‌آیند می‌گویند معذب بودیم...^(۱)

شهادت سرهنگ امیر هوشنگ نادری - سرهنگ پیاده نادری از اعضای گروه افسران ناسیونالیست بود.^(۲) وی پس از قتل سرتیپ افشار طوس، با عنوان رییس اداره آگاهی شهربانی مأمور خدمت در آن اداره شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، دستگیر و زندانی گردید. ولی محاکمه و محکوم نشد. سرهنگ نادری در بیست و پنجمین جلسه دادرسی (۱۶ آذر ۱۳۳۲) در معیت محافظین، برای ادای شهادت در دادگاه حضور یافت.

نادری در پاسخ به سؤالات رییس دادگاه درباره میتینگ روز ۲۵ مرداد، سخنرانی‌های میتینگ، پایین آوردن مجسمه‌های محمدرضا شاه و پدرش، همچنین تلگراف او مبنی بر نحت نظر گرفتن شاپورها، اظهار داشت که وظیفه او در این گونه امور اجرای دستورات و تقدیم گزارش به مقامات مافوق یعنی رییس شهربانی کل کشور، فرمانداری نظامی و نیز همکاری و تبادل اطلاعات با رکن دوم ستاد ارتش بوده است...

در پایان سرتیپ آزموده از روش سرهنگ نادری ابراز تارضایتی کرد و گفت: ... سؤال و جواب از نادری که خود متهم و تحت تعقیب است، نه تنها دادگاه را کمک در کشف حقایق نمی‌کند، بلکه چه بسا دادگاه را از حقیقت متحرف سازد...^(۳)

شهادت مهندس سیف‌الله معظمی - مهندس معظمی، وزیر پست و تلگراف و تلفن از جمله کسانی بود که روز ۲۸ مرداد در گلوله باران منزل دکتر مصدق تا روز بعد (۲۹ مرداد) که به شهربانی و فرمانداری نظامی منتقل شدند، نخست‌وزیر را

۱. همان کتاب، صفحات ۶۰۸-۶۱۰.

۲. سرهنگ مصور رحمانی، کهنه سرهنگ، صفحه ۲۱۳.

۳. مصداق در محکمه نظامی، کتاب دوم، صفحه ۶۱۲-۶۱۹.

همراهی کرد و سپس بازداشت شد. مهندس معظمی در جلسه بیست و پنجم دادگاه پس از سرهنگ‌نادری به دادگاه آورده شد و به سؤالات سرلشکر مقبلی پاسخ داد. وی مشاهدات خود را در آن روز، از جمله آمدن سرتیپ فولادوند و پیشنهاد اعلام کناره‌گیری نخست‌وزیر و پاسخ دکتر مصدق، گلوله باران خانه، ترک آن منزل و رفتن به خانه مجاور و سرانجام رویدادهای روز بعد را به تفصیل بیان داشت.

سرتیپ حسین آزموده از اینکه مهندس معظمی ضمن بیاناتش کلمه «مباران» خانه نخست‌وزیر را عنوان کرد و مهاجمین به خانه نخست‌وزیر را «رجاله» خواند، سخت برآشفته و گفت:

«... در حالی که نقشه آنها، عده‌ای از هموطنان ما را به خاک و خون کشید، اکنون یکی آنها را چاقوکش می‌خواند و دیگری «رجاله». در عین حال با خونسردی هرچه تعامُر توصیف می‌کند که چگونه از پیام‌های مردم و دیوارها پرسش کرده و به زیرزمین‌ها رفته‌اند، که در همان حال یک عده از مردم شاه‌دوست در زیر آتش مسلسل این اشخاص جان می‌دادند که پاداش آنها اطلاق «چاقوکش» و «رجاله» است. [...] این آقا، وزیر پست و تلگراف بوده؛ اگر ریاست محترم دادگاه صلاح بدانند سؤال کنند که در ایام ۲۵ الی ۲۸ مرداد ماه، اولاً از سیل تلگرافاتی که استانداران و فرمانداران مخابره می‌کردند و موفقیت پیشوا را مسئلت می‌نمودند، این آقای وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌توانند به این دادگاه بدهند. به عنوان مطلع یا گواه یا هرچه بر آن نام می‌گذارند؛ ثانیاً تلگرافی که حسین فاطمی به وسیله دستگاه‌های کشور شاهنشاهی به بغداد و رم مخابره نمود دایر بر اینکه سفرای دولت شاهنشاهی ایران با اعلیحضرت همایونی تماس نگیرند، به چه وسیله مخابره شد و این وزیر پست و تلگراف چه اطلاعاتی می‌دهند؟...»

مهندس معظمی در پاسخ دادستان گفت:

راجع به «رجاله‌ها، بنده عین عبارتی را که جناب آقای نخست‌وزیر فرمودند عرض کردم و قصد توهین نداشتم؛ اما راجع به تلگرافات، هفده ماه تمام من وزیر پست و تلگراف بودم. خوشوقت و افتخار می‌کنم که در این محضر دادگاه اعتراف کنم و قول بدهم که من یک تلگراف مردم را نخوانده‌ام و اجازه ندادم که در تمام این مدت یک مأمور سانسور بیاید و تلگرافات مردم را سانسور کند. من اهل سانسور نبودم. [...] صدای بلند؛ وظیفه پست و تلگراف، آقای دادستان، این نیست که تلگرافات مردم را کنترل کند یا نامه‌های مردم را بخواند و مخابرات ادارات را سانسور کند. من، آقا، از تلگراف رمز آقای دکتر فاطمی چگونه می‌توانم اطلاع داشته باشم، یا وزارت پست و تلگراف چه اطلاعی می‌تواند داشته باشد؟ مگر مأمورین و تلگرافچی‌ها موظف بودند تلگراف را بیاورند پیش من؟ [...] من به هیچ وجه در زمان وزارت من اجازه نمی‌دادم کسی اسرار مردم را سانسور کند. [...] دیگر آنکه فرمودند در منزل دکتر

مصدق گلوله‌بازان در بین نبوده است. بنده قصدم از ادای این کلمه، همان گلوله‌های تفنگ و توپ و تانگ بود و قصدم از مبارزان، البته مبارزان هوایی نبود...^(۱)

شهادت دکتر غلامحسین صدیقی - دکتر صدیقی در کابینه اول دکتر مصدق وزیر پست و تلگراف بود و در کابینه دوم (بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱) مسؤلیت وزارت کشور را عهده‌دار گردید. در ضمن در شش ماه آخر دولت مصدق، نایب نخست‌وزیر بود. صدیقی پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ دستگیر شد و حدود پنج ماه در زندان بسر برد. وی در جلسه بیست و ششم دادرسی (۱۷ آذر ۱۳۳۲) در معیت چندتن از افسران محافظ به دادگاه آورده شد.

شهادت دکتر صدیقی با توجه به بیانات مشروح او و نیز اظهارات رییس و دادستان، در دو جلسه، طولانی‌ترین اوقات دادگاه را به خود اختصاص داد. صدیقی با آگاهی و دانش علمی، ادبی، جامعه‌شناسی، تاریخی و دینی، همراه با سابقه طولانی استادی دانشگاه و نیز تبحر، صراحت و صداقت، که محتملاً رییس، اعضای دادگاه و شخص آزموده توانایی درک همه گفته‌هایش را نداشتند، بسیاری از حاضران را تحت تأثیر قرار داد.

صدیقی در پاسخ به این سؤال رییس دادگاه که آیا خبر مربوط به تظاهرات و پایین آوردن مجسمه‌ها در هیأت دولت مطرح شد و تصمیمی که در این مورد اتخاذ گردید، بر چه منوال بود، گفت:

... از تیمار رییس شهرمانی خواستم که درباره میتینگ به من اطلاعاتی بدهد. چند دقیقه به ساعت هشت بعدازظهر روز ۲۵ مرداد مانده بود که ایشان به وسیله تلفن به من خبر دادند که در میتینگ مطالب و سخنان ناهنجار و نامطبوع گفته شده است. [..] بنده در ساعت هشت خدمت جناب آقای دکتر مصدق نخست‌وزیر رسیدم و از نظر رعایت سیاست انتظامی کشور که در حدودی مسؤلیت آن به من تعلق می‌گرفت، به جناب معظم‌له عرض کردم که تشکیل این اجتماعات و اظهار این مطالب و دادن این شعارها برای اختلال‌گران که همیشه مترصد استفاده از اوضاع و احوال و اجرا و پیش بردن نقشه و مقاصد خود هستند، از جهت حفظ انتظامات در شهرها بسیار خطرناک و ناپیوسته است. با وجود فرمانداری نظامی بهتر است که تظاهر و اجتماعی نشود یا لااقل اگر قرار است که فرمانداری نظامی و رییس دولت اجازه تشکیل اجتماعاتی بدهند، واجب است که قبلاً از برنامه میتینگ دهندگان استحضار کامل حاصل کنند؛ و به هر صورت اجتماعات بی‌آنکه منظم و مضبوط باشد، به

صلاح آرامش و انتظامات کشور نیست. جناب آقای دکتر مصدق عرایض پسنده را تصدیق و تأیید فرمودند و در پاسخ به پنده اظهار داشتند که «من به فرماندار نظامی دستور داده‌ام و بار دیگر دستور خواهم داد که رعایت امری را که شما اظهار کرده‌اید، بکنند...»

فردا، یعنی در حدود ساعت ۱۰ روز یکشنبه ۲۶ مرداد، تیمسار رییس شهربانی به من تلفن کردند، و البته این برای اطلاع من بود نه برای کسب دستور، که من در این باب وظیفه‌ای به عهده نداشتم. در تلفن به من گفتند که دسته‌هایی در بعضی از میدان‌ها تشکیل شده است و جمعی از مردم اخلاک‌گرم مشغول پایین آوردن مجسمه‌ها هستند. بنده به ایشان گفتم «البته مؤسسه‌های جلوتر از این کار به عهده فرمانداری نظامی است.» ولی از آنجا که در کارهای مختلف شهربانی در زمان حکومت نظامی... ندارد، بنده به تیمسار رییس شهربانی گفتم «هرچند مسئولیت این کار با وجود حکومت نظامی چندان به عهده شما نیست، ولی لازم است که شما با وسایلی که به اختیار دارید، کمال مساعدت را با فرماندار نظامی به عمل آورید. تا از این کار که بسیار ناشایسته است، جلوگیری به عمل بیاید. [...] بنده علاوه بر سمت وزارت کشور که داشته‌ام، به دلایل مختلف با این کار مخالف بودم؛ اولاً شغل دائمی و رشته تدریس من صیانت آثار ملی را ایجاب می‌کند؛ ثانیاً عضو هیأت مؤسسان آثار ملی هستم؛ ثالثاً عضو هیأت مدیره انجمن آثار ملی هستم؛ رابعاً عضو کمیسیون ملی یونسکو هستم. یکی از کارهای مهم کمیسیون ملی یونسکو حفظ آثار ملی و نگاهبانی مفاخر و مآثر ملی است. به این ملاحظات من به رییس شهربانی گفتم که از این عمل جلوگیری کند و نتیجه اقدام خود را به من اطلاع دهد.»

دکتر صدیقی در بخش دیگری از بیاناتش، به اقدام جمعی «آشوبگر» به قصد تخریب مقبره «اعلیحضرت فقیده» اشاره کرد و این کار را از نظر اخلاقی و دینی و اجتماعی «مذموم و مردوده دانست و افزود:

«به رییس شهربانی گفتم که در زمان حکومت مشروطه هیچ دیده نشده که کمترین بی‌احترامی به مقبره ناصرالدین شاه بشود. مقبره اعلیحضرت فقیده در حریم حرم حضرت عبدالعظیم است. به مردم بگویند که گذشته از این که عمل شما از جهت ملی و اخلاقی ناپسندیده است، از جهت دینی هم بی‌احترامی به مقبره اعلیحضرت فقیده، بی‌احترامی به حضرت عبدالعظیم است و به هر صورت از این کار ناشایسته جلوگیری کنید.»^(۱)

در این موقع سرلشکر مقبلی رییس دادگاه با استناد به گفته‌های دکتر صدیقی

مبنی بر لزوم صیانت آثار ملی و مخالفت با تخریب مجسمه رضاشاه، با توجه به تعارض با نظریات دکتر مصدق که گفته بود «اگر ما مجسمه‌های سرنگون شده را می‌آوردیم و کار می‌گذاشتیم، حیثیت ملت ایران را برده بودیم، زیرا شاه فقید را انگلیسی‌ها آوردند.» خطاب به دکتر مصدق گفت:

مطالب آقای دکتر صدیقی را استماع فرمودید. اکنون اگر نسبت به اظهارات ایشان توضیحی دارید بفرمایید و اگر تأیید می‌کنید که هیچ، دکتر مصدق، بنده از آقای دکتر صدیقی چیزی نشنیدم که بتوانم رد کنم. یک عرایضی به دادگاه عرض کردند که راجع به وظایف خودشان بود که به هیچ وجه تردید در این بیاناتی که فرموده‌اند، نیست. یک عرایضی هم عرض کردند مبنی بر عقایدشان. البته هرکس در اظهار عقیده شخص خود آزاد است. بنده نه می‌توانم تصدیق بکنم عقاید ایشان را، نه می‌توانم رد بکنم، زیرا آنچه که مربوط به شخص ایشان است. همچنانکه بنده خردم هم عرایضی کرده‌ام و باز عرض می‌کنم، عقیده شخص من است...

سرلشکر مقبلی به امید اینکه موجبات برخورد مصدق و صدیقی را فراهم کند، به مصدق گفت:

راجع به مجسمه‌ها، شرح مبسوطی آقای دکتر صدیقی بیان فرمودند. از لحاظ اجتماعی، اخلاقی و دینی، مخصوصاً بیان کردند که موضوع را به استحضار شما هم رسانیده‌اند؛ آیا تأیید می‌فرمایید یا خیر؟
دکتر مصدق: هیچ نظرم نیست که ایشان در این باب با بنده صحبتی کرده باشند. حالا اگر تیمسار محترم بفرمایند که از این سؤال چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید، آن وقت بنده توضیح عرض می‌کنم.
ویس: عرض کردم ایشان شرح مبسوطی راجع به مجسمه‌ها گفتند که منظور بنده اینکه...

دکتر مصدق: ایشان معلم تاریخ هستند (خنده شدید حضار) و باید در تاریخ اظهار نظر بکنند که فرمودند. بنده هم دکتر حقوق، حالا هر چه می‌خواهید حساب کنید. (خنده حضار) و بالاخره یک دکتری هستم. به هر حال راجع به مجسمه‌ها در بازپرسی در این دادگاه مطالبی عرض کرده‌ام. خود آقا که از نظریات بنده در مرحله بازپرسی اطلاع دارید که چه عرض کرده‌ام. دیگر تصور نمی‌کنم تکرارش ضروری باشد، چون خودتان که مسبقاً به سابقه هستید. (خنده حضار)

دکتر صدیقی: شاید بیان بنده وافی به مقصود نبوده است. به عنوان توضیح به مقام ریاست دادگاه عرض می‌کنم که درباره فرود آوردن مجسمه‌ها به جناب آقای دکتر مصدق عرض نکردم...

در جلسه بعد از ظهر بار دیگر موضوع میتینگ روز ۲۵ مرداد و پایین آوردن مجسمه‌های شاه و پدرش مطرح شد. دکتر مصدق در پاسخ به سؤال رییس دادگاه که از او پرسید: چگونه در مقابل گزارش و کسب تکلیف بعضی از فرماندهان نظامی مرکز و خارج از آن که چنانچه تأیید و تصدیق نموده‌اید به دستور شما از ستاد ارتش صادر شده است، صریحاً امر داده‌اید که «در تهران نیز موفق به جلوگیری از احساسات مردم نشدیم؟ مردم را به احساسات خودشان بگذارید.» گفت:

«حالا بنده نمی‌دانم این راجع به کدام دستور بود. یک دستوری بود راجع به مجسمه‌ها، آقا البته شنیده‌اید و به عرضتان رسیده است که شخص بنده به هیچ وجه عقیده به مجسمه نداشته‌ام و مجسمه در قانون شرع ما حرام است. [...] من شخصاً عقیده به ساختن مجسمه نداشتم. صاف و صریح عرض می‌کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب است و فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم، بلکه شخصاً به هیچ وجه من‌الوجه به مجسمه عقیده نداشتم. [...] اگر چنین صحبتی برخلاف قانون است. که من حاضریم طبق آن قانون مجازات شوم. [...] خدا را به شهادت می‌گیرم که من نه به مجسمه عقیده دارم و نه آن را موافق شرع می‌دانم...»

دکتر صدیقی در پاسخ به سؤال رییس دادگاه درباره تشکیل شورای سلطنت خاطر نشان ساخت که این موضوع در قوانین اساسی ما و قوانین عادی ما، پیش‌بینی نشده است و افزود:

«... صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد از منزل جناب آقای نخست‌وزیر به بنده تلفن شد که حضورشان شرفیاب شوم. در ساعت هفت خدمت ایشان رسیدم. به بنده درباره مشورتی که با چندتن از اصحاب اطلاع فرموده‌اند، سخن به میان آورده، فرمودند که: چون اعلیحضرت عزیمت به خارج فرموده‌اند، با مشورتی که به عمل آمده است، برای آنکه در غیاب اعلیحضرت همایونی وظایف سلطنت در آنچه که مربوط به کار دولت می‌شود، ترتیبی پیدا کنند، در نظر داریم به وسیله مراجعه به آرای عمومی شورای سلطنت تشکیل بدهیم. این بود اطلاعات بنده راجع به تشکیل شورای سلطنت و دنباله آن مربوط است به مراجعه به آرای عمومی...»

رییس: ممکن است برای روشن شدن ذهن دادگاه نظریه خودتان را راجع به تشکیل شورای سلطنتی که این از قوانین مسلم پادشاه است یا از تصمیم دولت یا اشخاص دیگر توضیح بفرمایید؟

دکتر صدیقی: ... در جامعه‌شناسی که می‌توان گفت آراء و افکار سیاسی را از جهت نظری تعلیم می‌کنند، مبحثی است به عنوان جامعه‌شناسی سیاسی که آنجا به نحو اخص در مسائل سیاسی، خاصه حقوق اساسی بحث می‌شود. حقوق اساسی کشورها تنها بر مبنای و مصدر قانون اساسی نیست، بلکه حقوق

اساسی منابع و مبادی مختلف دارد. تقریباً در جمیع قوانین کشورهای، یکی از آنها قانون یا قوانین اساسی است و دیگری قوانین عادی، دیگر رسوم و عادات، دیگر فرمان‌های رییس دولت، دیگر آیین‌نامه‌ها و مقررات داخلی و در بعضی جاها توجه و استفاده از آراء و افکار علمای علم حقوق. اجمالاً این است [که در] منابع و مبادی حقوق اساسی در کشور ما، در قوانین اساسی ما و قوانین عادی ما پیش‌بینی نشده است تشکیل شورای سلطنت؛ لیکن بنا بر رسم و عادت یعنی دو سابقه‌ای که در این کشور پیش آمده است؛ یک بار زمانی که اعلیحضرت همایونی به لندن تشریف می‌بردند و بار دیگر هنگامی که به کشورهای متحد آمریکا سفر فرمودند، شورای سلطنت را تشکیل دادند. پس اساس تشکیل شورای سلطنت به حکم این رسم و سابقه در حقوق اساسی کشور ایران نهاده شد. آنچه در موردی که مبتلا به دولت بود، یعنی ریاست محترم دادگاه با اصابت نظر و وسعت اطلاعاتی که از جریان کارهای این چند روزه کسب فرموده‌اند [...]، اعلیحضرت که از تهران به بغداد تشریف بردند، شورای سلطنت تشکیل فرمودند.

در کشور ما هر آن بیم مخاطراتی برای مبنای و اساس حکومت مشروطه می‌رفت. وقتی بنده عرض می‌کنم حکومت مشروطه برانی این است که اعتقاد من و اعتقاد رییس دولتی که من افتخار عضویت آن دولت را داشتم این بود که این کشور قانون اساسی اش نباید تغییر کند.
دکتر مصدق: صحیح است.

دکتر صدیقی: در شرایط فعلی، از آینده کسی خبر نمی‌تواند بدهد، چون هیچ قانونی از نظر جامعه‌شناسی جامع و کامل که شامل عموم ادوار و اعصار باشد، نیست. وقتی که اصول ادیان در تطور است، قوانین عادی و موضوعه جای خود دارد؛ ولی در هر حال بایستی عرض شود اساس کار دولت، که من مکرر در طول بیست ماه خدمت در این دولت متوجه آن بودم، این بود که قوانین اساسی ما فعلاً نباید تغییر کنند. به این نظر عرض می‌کردم یا در نظر گرفتن اوضاع و احوال آن چند روز و فرصت پا بجایی که برای عناصر اخلاک‌پر پیش آمده بود، مخاطراتی برای کشور مشروطه ما پیش آمده بود. چون اعلیحضرت تشکیل شورای سلطنت را امر فرمودند، ناچار می‌بایستی فکری در این باره بشود این فکر به وسیله جناب آقای دکتر مصدق در صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد [به بنده القا و تعبیر شده و بنده مطالبی به حضورشان در این باب عرض کردم که مربوط است به مراجعه به آرای عمومی. [...] ولی چه شورا تشکیل می‌شد یا نمی‌شد، همیشه یک امر برای ما محرز است و یقین که مقام سلطنت به حکم قانون اساسی به وظایف خاصی می‌پردازند. و چون از کشور تشریف برده بودند و دولت مواجه بود با این وظایف خاص، که ارتباط با وظایف سلطنت پیدا می‌کرد، در نظر گرفتند شورای سلطنت تشکیل بدهند، ولی این مسأله در مرحله مذاکره بود و از همین مرحله مذاکره خارج نشد، یعنی به مرحله عمل نرسید، چون قرار بود در عصر روز ۲۸ مرداد در جلسه هیأت

دولت مطرح بشود، ولی به اینجا نرسید و موضوع به همین ترتیب معوق ماند...»

سپس دکتر صدیقی شیوه عمل رژیم کودتا و دستگامهای تبلیغاتی آن در حمله و هتاکگی و ناسزاگویی به او را ناپسند و دور از انصاف و عدالت دانست و گفت:

«... در این دادگاه محترم که باید ناچار یادآور دو دادگاه عظیم دیگر باشد؛ یعنی یکی عظیم و یکی اعظم. آن دادگاه عظیم، دادگاه وجدان است و دادگاه اعظم، محکمه عدل الهی، چون خداوند احکم الحاکمین است؛ بنده انصاف می خواهم آیا به حد بداهت واضح و آشکار نیست که دستور به فرمانداران، دستور اجرای مراجعه به آرای عمومی نیست؟ با این حال بدون آنکه بخواهم در این دادگاه این درد را بگویم، ناچار باید این درد را اظهار کنم که شخصی که بیست و هفت سال محصل بوده است...»
شانزده سال دانشیار و استاد دانشگاه تهران بوده ام و شش بار نماینده دولت شاهنشاهی به عنوان عضو هیأت‌ها یا ریاست هیأت‌های فرهنگی به مجامع بین‌المللی رفته‌ام، دو زندگانی من یک قدم برخلاف مصالح کشور پرافتخار ایران برداشته نشده است... [زندگانیم، سلامت بدنم در راه مطالعه افتخارات و آثار و آثار این کشور کهن سال صرف شده است، آیا سزاوار است که به حکم دادن یک دستور اداری هزار بد و ناسزا به شخصی بگویند که گوشت و پوست و رگ و استخوان او به عشق و علاقه نسبت به این کشور سرشته شده است؟]... بسیار متأسف هستم که برخلاف عادت معمول که همواره سعی می‌کند شکاک را مؤمن کند، در این مدت بعضی اشخاص خواسته‌اند مرد مؤمنی را شکاک قلمداد کنند...»

سرنیپ حسین آزموده که استعداد و توانایی درک مباحث علمی، حقوقی و جامعه‌شناسی را نداشت و حتی در چند مورد در بیاناتش لغات و واژه‌های ساده فارسی را به غلط تلفظ کرد و دکتر مصدق اشتباهاتش را متذکر شد و تصحیح نمود، در پاسخ به سخنان دکتر صدیقی اعتراف کرد که با این گونه مباحث آشنایی ندارد و گفت:

«... از جناب آقای دکتر صدیقی خواهشمند است با زبان غیر ملغ و ادبی، زبان فارسی که بنده نفهمم، منظورشان از اینکه شخص مؤمنی را شکاک کنند و شکاک را مؤمن جلوه دهند، چیست؟ جریان این جمله را بنده نفهمیدم. ضمناً این توضیح را هم بدهند که هزار بد و ناسزاهایی که ایشان می‌گویند، این بد و ناسزاها را چه کسی گفته است...»

دکتر صدیقی: بنده خوب می‌دانم که هر مجلسی ادبی دارد. این دادگاه محترم هم ادبی خاص دارد. [...] افتخار می‌کنم که من هم، بله ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم...»

اما راجع به مسأله مؤمن و شکاک، اگر خاطر مبارک باشد، عرض کردم در مقام بازجویی، که من معتقد به حکومت مشروطه و وجود شاه هستم. (در این موقع ناطق با صدای بلند فریاد زد) برای این که من به این کشور علاقه مند، معمولاً می‌گویند «خدا، شاه، میهن» من اگر گناه است و باید اعدام شود، عرض می‌کنم «خدا، میهن، شاه...» به حکم علاقه‌ای که به میهن دارم، عرض می‌کنم به عقیده شخص من برای حفظ میهن وجود شاه لازم است و شک ندارم. مؤمن هستم برای این که به حکومت مشروطه و شاه ایمان دارم و شکاک نیستم که رژیم دیگری غیر از این رژیم برای ما ایجاد شود، ولی چه باید کرد که در تمام مدتی که در باشگاه افسران بودیم و در رادیو تهران شانزده شب متوالی سخنرانی می‌کردند و هزار فحش و ناسزا به من گفته شد و نمی‌دانستند که اگر ما برکنار هستیم، در مرحله اتهام هستیم. [...] این بود که عرض کردم چه اصراری است و چه پافشاری است که یک مؤمنی را شکاک جلوه دهند؟...

سرتیپ آزموده برای کوبیدن صدیقی و مصدق و تحریک جامعه علیه آنها بار دیگر به سلاح «مذهب» متوسل شد و گفته دکتر صدیقی را مبنی بر اینکه «اصول ادیان هم در تطور است، چه رسد به قانون اساسی»، پیش کشید و گفت:

«... من در جلسه‌ای عرض کردم آقای دکتر محمد مصدق احتیاج به مردانی داشته است که دو خاصیت اصلی داشته باشند: یکی اینکه برخلاف مذهب اسلام باشند و دیگر اینکه برخلاف سلطنت. آقای دکتر صدیقی استاد جامعه‌شناسی و ادیب و دانشمند که هزار خصلت دیگر برای خود فرض کردند...»

دکتر صدیقی: بنده کی چنین ادعایی کردم؟

سرتیپ آزموده: رسماً در این دادگاه گفت که اصول ادیان هم در تطور است و درست گفت و عقیده‌اش این است و این کلام را از روی عقیده گفته است، کما این که دکتر مصدق نیز به کرات در این دادگاه گفت و عیناً خطاب به ریاست دادگاه چنین گفت که «اگر می‌خواهید به شما ثابت شود که پادشاه حق عزل و نصب وزرا را ندارد، به من اجازه دهید استناد به قوانین اساسی کشورهای دیگر بکنم و از دانشمندان حقوق و علمای خارجی سند بیاورم، [...] می‌خواهد بگوید هر اصلی در اصول قوانین اساسی کشورهای دیگر نیست، در کشور ایران لازم الرعایه نیست.»

دکتر مصدق: لا والله!

سرتیپ آزموده: یعنی اصل اول متمم قانون اساسی ایران که مقرر می‌دارد مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است، نباید مثلاً در کشور مسلمان ایران لازم الرعایه باشد، چون چنین اصلی مثلاً در کشور سوئیس وجود ندارد. آن نخست‌وزیر یاقی چنین می‌گوید و وزیر کشورش هم صریحاً در دادگاه می‌گوید: اصول ادیان در تطور است، چه رسد به قانون اساسی. [...] این آقای دکتر صدیقی، آفتاب توده روز ۲۵ مرداد در محضر آقای دکتر مصدق بود. آخر روز ۲۸ مرداد ماه، از نردبان با ایشان بالا رفته، یکی دو شب و روز در زیرزمین‌ها گذرانده

تا بالاخره تسليم دستگاہ عدالت شده است. [...] آقای دکتر مصدق گناهگاهی می‌گویند، اگر مجسمه را دستور دادم بردارند، خوب ببینیم مجازات این عمل چیست. آن را درباره‌ام عمل کنید. دادگاه محترم توجه فرمایند؛ این آقای جملات را با هوشیاری کامل می‌گویند. چون دکتر در حقوق است. دادگاه محترم توجه فرمایند؛ عدم اجرای فرمان عزل، دستگیری ابلاغ کننده، برپا ساختن میتینگ برای جمهوریت، تهیه مقدمات قبلی، فرود آوردن مجسمه‌ها، دادن شعارهای اعلام جمهوریت، مخبره تلگراف رسمی به خارج و اعلام فراری بودن شاه و تمام مدارک و دلایلی که در کیفر خواست نوشته‌ام، مزید این مطلب است که آقای دکتر مصدق به دستگیری یک چند نفری دیگر مرتکب سوء قصدی شده‌اند که منظورشان به هم زدن اساس حکومت و تخت و تاج سلطنت بود که مجازات آن، قانوناً اعدام است. حال این آقای دکتر مصدق مجتهد جامع‌الشرایط هم شده و می‌گوید «مجسمه چون برخلاف مذهب اسلام بود، دستور دادم آن را بردارند...»

دکتر صدیقی با اجازه رییس دادگاه درخواست کرد به گفته‌های دادستان پاسخ دهد و گفت:

بنده فقط روی جمله «اصول ادیان در تطور است» که آقای دادستان تکیه فرموده و استنباطی که از آن کرده‌اند، دو کلمه عرض می‌کنم: آقای دادستان، ما همه به پیغمبری موسی معتقدیم و می‌دانیم که موسی پیغمبر بود. این شرطی از شروط دیانت است، مع‌ذالک اگر اصول ادیان در تطور بود، دین موسی تبدیل به عیسی نمی‌شد و پیغمبر اسلام که خود می‌گوید برای کمال و انجام دین آمده، مبعوث نمی‌شد و اصول و فروعی نمی‌آورد. پس ادیان باید در تطور باشد و خداوند کریم با عنایتی که به احوال بشر دارد، پیغمبران را در زمان‌های مختلفه بفرستد تا اصولی موافق و مساعد زمان بیاورد. پس پیغمبر اسلام که آمده است، اصولی آورده، ولی اگر اصول ادیان در تطور باشد، این مطلبی نیست که من بگویم. این مطلبی است که در صدها کتاب و رسالات و مقالات نوشته‌اند و علمای علوم در آن بحث کرده‌اند. [...] مثلاً در همین دین اسلام فرقه‌های مختلف هست. [...] تنها مذهب شیعه صد و شصت و چند فرقه دارد و مسأله توحید اصلی است که باید خدا را یگانه دانست....

رییس: خواهش می‌کنم این موضوع را دیگر به میان نکشید...^(۱)

در جلسه بیست و هفتم (۱۸ آذر)، بار دیگر سرتیپ آزموده اجازه صحبت خواست و به شیوه جلسه پیشین بار دیگر موضوع «مذهب» را عنوان کرد و به سرمقاله روزنامه کیهان تحت عنوان «شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد، ولی

نخست‌وزیر حق بستن مجلس را دارد، استاد نمود.^(۱) نویسنده مقاله پس از توضیحاتی نتیجه گرفته بود که طرز فکر دکتر مصدق نشانه آن است که مسلمان نیست...

در دادگاهی که رییس و اعضای آن منتخب و مورد اعتماد دستگاه بودند و حتی بیشتر ناظران و مأموران انتظامات را مجریان کودتای ۲۸ مرداد تشکیل می‌دادند، همه شرایط لازم برای یکه تازی سرتیپ حسین آزموده به عنوان دادستان فراهم شده بود تا ضمن حمله و هتاکی به مصدق و یارانش و نیز دادن نسبت خیانت، بی‌ایمانی و بی‌دینی به آنها و برانگیختن افکار عمومی، مجال هرگونه دفاعی را سلب کند و در نهایت نهضت ملی ایران را تخطئه نماید.

در چنین فضایی که کوچک‌ترین نشانه‌ای از عدل و انصاف و وجدان و مروت وجود نداشت، انجام وظیفه برای وکیل مدافع در حال خدمت، که او نیز آماج تهدید و حمله دادستان و انتقام‌جویی دستگاه قرار داشت، بسیار دشوار بود. با این همه سرهنگ بزرگمهر با درک اوضاع و احوال و اهمیت مأموریتی که به عهده داشت، با حالتی آشفته از جای برخاست و خطاب به رییس دادگاه گفت: جواب دادستان را می‌خواهم بدهم، اجازه فرمایید دو دقیقه صحبت کنم.

رییس: حرف‌های شما را که آقای دکتر قبول ندارند.

سرهنگ بزرگمهر: بالاخره دادگاه که قبول دارد (در این موقع دکتر صدیقی وارد جلسه شد)

رییس: خوب، بفرمایید.

سرهنگ بزرگمهر: از بیانات مشروحی که تیمسار در کیفرخواست، بیان کیفرخواست و هر فرصتی که پیش آمده نسبت به موکلم بارها بی‌دینی، بی‌ایمانی، تبه‌کاری و خیانت به کشور و ملت ایران را بیان داشته‌اند، اراجیف لسان سپهرها، امیر احتشامی‌ها، یوسف‌زاده‌ها را در اینجا بیان فرموده‌اند. اگر فرصت باقی باشد پس از مطالعه جزء جزء آن نامه‌ها، گو اینکه عده‌ای را مردم می‌شناسند، مع‌هذا سعی خواهم نمود همان طوری که شهود را در دادگاه جرح می‌کنند، اعمال آنها را بر

۱. سرمقاله روزنامه کیهان، مورخ ۱۷ آذر ۱۳۳۲ به قلم «نوشاده» (نام مستعار محمدحسین استخر) بود. استخر در روزنامه کیهان مقالات متعددی علیه دکتر مصدق نوشت که موجب نفرت مردم و روگردانی آنها از روزنامه کیهان شد. کارکنان کیهان به سبب سقوط تیراز کیهان واکنش نشان دادند. استخر نیز نامش را عوض کرد و به نام «نوشاده» مقاله می‌نوشت. وی به ازای همکاری با رژیم کودتا، در انتخابات دوره هجدهم با نمایندگی مردم شیراز به مجلس راه یافت.

شمارم.^(۱) این یک کار هم بشری و هم قانونی است. به موکلم منکرات بی حدی نسبت دادند، حتی در یکی از جلسات، دادستان محترم فرمودند و یکی از این مجرمین را در روی نیمکت جانیاں نشانده‌ام، تیمسار دادستان فرموده بودند که دادستانی در وضع حاضر پناهگاه متهمین است. از این عبارت انتقام و انتقام‌جویی برمی آید که با فرمایش خودشان تطبیق نمی‌نماید. به نظر بنده این تیمکت جای مقدسی است؛ به شرطی که حق از باطل جدا شود. این جانب این تیمکت را تیمکت عدالت می‌دانم، نه تیمکت جانیاں، زیرا چه بسا بی‌گناهی روی این تیمکت بی‌جهت بنشینند و سپس با قضوت صریح دادگاه و بنا اعتماد به شرافتمندی دادرسان محترم، با سرپندی و افتخار از این دادگاه بیرون روند. نسبت بی‌دینی و بی‌ایمانی مکرر داده شده است؛ نه یک بار، نه صد بار. این حربه تکفیر، حربه تازه‌ای نیست که نسبت به موکل من به کار رفته باشد...

سرهنگ بزرگمهر در تشریح تاریخچه حربه بی‌دینی و بی‌ایمانی به دکتر مصدق، داستان اجاره دادن اداره تحدید تریاک به «تومان‌نیاس» را به هشتصد هزار تومان در سال، شرح داد. که در آن با تباری چهارتن از اعضای وزارت مالیه، قرارداد را به سود تومان‌نیاس تغییر دادند و دکتر مصدق که معاون وزارت دارایی بود پس از آگاهی از آن بند و بست آن چهار نفر را به دادگاه فرستاد و محکوم کرد و دست تومان‌نیاس را از اداره تحدید تریاک کوتاه نمود. سرهنگ بزرگمهر افزود:

در همین اوان است که حربه تکفیر بی‌دینی بر علیه موکلم به کار می‌رود؛ تحت چه عنوان؟

جناب آقای دکتر مصدق در ماه مه ۱۹۱۴ رساله دکترای حقوق خود را به زبان فرانسه تحت عنوان «وصیت در حقوق اسلامی مذهب شیعه چیست؟» به ضمیمه یک مقدمه در باب مدارک حقوق اسلامی تهیه می‌فرمایند و در شهر «نوشاتل» به او نیورسیته تقدیم می‌شود که در همان سال هم در پاریس طبع و در اروپا منتشر شده است. این رساله برای خارجیان حاوی اطلاعات جامع و سودمندی راجع به دین حنیف اسلام و مذهب شیعه اثنی عشریه می‌باشد که متأسفانه در اینجا می‌خواهند تخطئه نمایند. این رساله به وسیله سه نفر از شاگردان خود جناب آقای دکتر محمد مصدق در عقرب ۱۳۱۲ ترجمه می‌گردد و این هدیه‌ای بود که به پاس زحمات استادی موکلم، تقدیم جامعه نموده‌اند. این آقایان عبارتند از: دکتر متین دفتری، علی محمدی و نصرالله انتظام.

۱. این اشخاص در نامه‌هایی به عنوان سرتیپ آزموده از محاکمه دکتر مصدق ایراز خوشنودی کرده بودند. شخص دیگری به نامه عباس خاندانی منیم رفسنجان برای دستگیری دکتر حسین فاطمی جایزه نقدی تعیین کرده بود. (نگاه کنید به: مصدق در محکمه نظامی، صفحه ۷۲۶)

موکلم در صفحه اول رساله دکترای خود عبارتی به شرح زیر دارد [تأطیل این عبارت را به زبان فرانسه خوانند] که از طرف آقایان مترجمین چنین ترجمه شده است: «حضرت محمد (ص) در سن ۴۱ سالگی خود را پیغمبر یعنی مبعوث خداوند اعلان و معرفی نموده عین رساله را به ریاست دادگاه تقدیم می‌کنم تا در پرونده خود ضبط شود.»

برای شاگردان کلاس دوم دبیرستان هم جز این مفهوم دیگری نیست، ولی بدخواهان و استخاده کنندگان از معامله تریاک در آن وقت، روزنامه درخشان، که فقط یک شماره از آن برای همین کار اختصاصاً منتشر شد، در ترجمه، آن را تحریف کرده و چنین نوشته که «محمد (ص) در سن ۴۱ سالگی خود را نماینده خدا پنداشت» و حربه تکفیر و تیر افترا و اتهام روی موکلم باز می‌شود و او را «مهدورالدم» می‌خوانند. بی‌نظران می‌دانستند که این حربه تکفیر مربوط به این است که در نتیجه خلع ید از مستاجر تحدید تریاک (تومانیا)، نان او به آجر مبدل شده است.

دکتر مصدق: حالا هم مثل خلع ید دو سال پیش است که این طور می‌کنند. سرهنگ بزرگمهر: حالا باید گفته شود که مذهب امری است باطنی که با خدا سروکار دارد، زیرا در درگاه خداوندی، جایی نیست که افترا و اتهام در آن راه داشته باشد. خدای قادر و متعال، حاضر و ناظر نیک و بد اعمال ما است. جایی که حاکم ازلی و قاضی مطلق خداست، به نویسندگان این نامه‌ها اجازه داده نمی‌شود که در این کار خطیر دخالت کنند؛ سهل است، امر باطنی را حربه‌ای هم قرار بدهند.

وقتی در آغاز کیفرخواست خوانده می‌شود: «چون رویه و نحوه انجام وظیفه شخصی غیرنظامی ردیف یک [دکتر مصدق] براساس متزلزل ساختن قانون اساسی و ست کردن ایمان و اعتقاد مردم از مذهب رسمی کشور، یعنی مذهب اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی‌عشریه، الی آخر، به خوبی معلوم می‌گردد که در اینجا نیز مثل گذشته حربه تکفیر به کار رفته است...»

وکیل مدافع برای اثبات ایمان موکلش نسبت به دین اسلام، لایحه قانونی شماره ۲۱۵۰ مورخ ۱۳۳۲/۲/۸ را تحت عنوان «لایحه قانونی متمم لایحه قانونی مطبوعات راجع به حمایت از دین و مراجع تقلیده»، تحت سه ماده قرائت کرد. به موجب ماده یک این لایحه در صورت درج مقالات یا مطالب توهین‌آمیز از سوی روزنامه و مجلات به شخص اول روحانیت، مدیر و نویسنده مسؤول هریک به سه ماه تا یک سال حبس تأدیبی محکوم می‌شدند و رسیدگی به اتهام تابع شکایات مدعی خصوصی نبود. همچنین به موجب ماده ۲، دادستان روزنامه و مجله یا هر نشریه دیگر را فوراً توقیف و تا صدور حکم قطعی از انتشار آن جلوگیری می‌کرد.